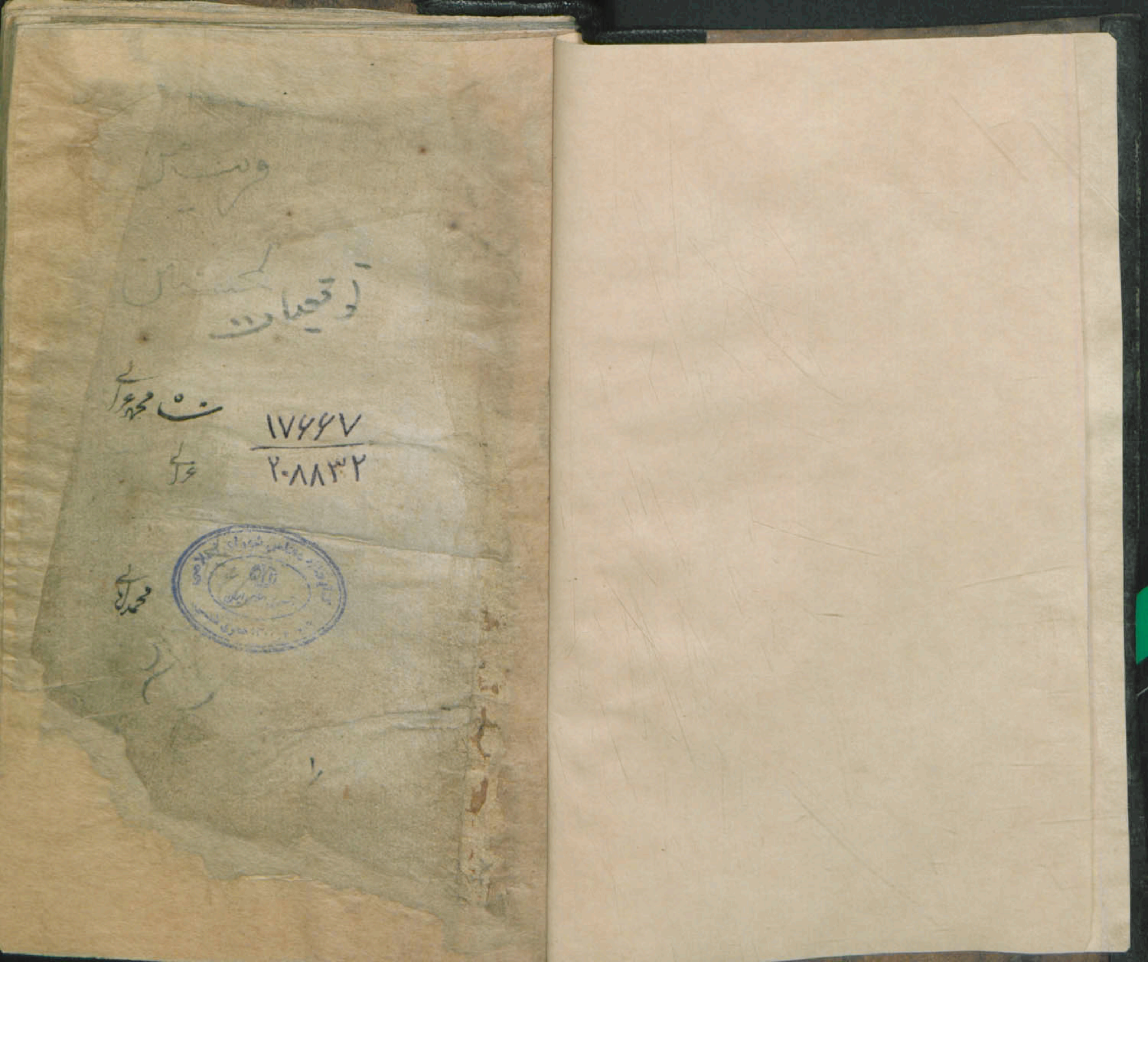

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۶۶۷


کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
١٧٦٦٧


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب توقیعات کسری
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۶۷



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب توقیعات کسری
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۶۶۷
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۳۲
10





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ربط سلسلة نظام العالم بسياسات الانسان وناط قوى رباط
بوثاقة عروتي العدل والاحسان فمتى قامتا قامت بهما السموات والارض
ومتى دامتا دامت بسببهما عمارة اقاليم طولها والعرض الذي ارسل بهما الرسل
الى السبل فاقاموا بها السبل واقاموا مواقف القيامة بقوامه تقويم الانفس العادلة وتعديل
الافاق المائلة وتلخيص المنهج وتخليص المهج من كل غائلة هائلة الى ان بلغوا بالطف
وجه النهج وتسكين رهج الهرج الغاية القصوى في المبالغة عن الحد القاصد
ثم لما خلف من بعدهم خلفاء وهم خلف الصفاء والنقاء والوفاء وبابا
في كل باب مناهجهم واضحوا كما امنائهم حتى وصلوا منصبهم ونصابهم فتمموا واهتموا

انبياء واحياء

ممهدين لمباني المتين لسنن الدين الانسانية النبوية واخصها المقصد به الفقه
سروا بنصب اعلامها المرفوعة ثغور المتحيرة وحرروا ابرع قواعدها الموضوعة
المتكسر فصلوات الله على اشرف المرسلين واحمدهم محمد اكرمهم واحمد
سلامه عليه وعليهم وعلى من اعتزى اليه واليهم من خيارهم الخيرة وكرامهم
البررة وممن هو من اهل التقوى والمغفرة بعد چنین مقامی سعادت افروز اما
ازمیامن انوار حضور فائض النور پادشاهزاده هفت کشور شهریار فریدون طالع همایون اختر
مرور داد گردش روز داداری فروز بخت فرخنده فر مهر سپهر فرمانروایی و ملک ارائی
سپهر مهرداد دهی وگیتی ستانی بانی مبانی جهانبانی ان العین اعیان آفرینش منعم خرد را
کالبد دانش و بینش مربع نشین چار بالش فضایل اربع مسند گزین سریر تسخیر ابنیه بسیط
مسبع و صاحب تمکین اورنگ سلطنت مکان و مکین سزاوار تاج و نگین مهر دری
زمان و زمین نظم زیبای سریر پادشاهی شایان خلافت الهی آن مظهر حسن
وجود وجود و دانش شاهان جهان طفیل بودش
... اسلام و مربی مسلمین مقوم ایمان و مقوی

عقل و شعور — دور اندیشی

مومنین سایه پرور فروغ ظل الهی نامزد لطف ازل اورنگ شاهنشاهی مبدا آثار فیض

جامع ضدین دنیا پروری و دین پناهی **نظم** ای عین شهامت و کرامت

محض حقایق و فراست داد است فزون یش دانش داد از جهانبانی جهان

عقل و هش و فکر و رای و تدبیر داد و دل و دین و دانش و دید ای بنده نگری

تارک افراز افتادگان وای به نیکوکاری بنده ساز آزادگان وای جهان و جهانیان را

بجای جان در تن و محل دل در بر و مکان نور در چشم و منزلت چشم در سر **نظم** ای اصل

اصالت و نجابت وای فرع امامت و رسالت برده ز دو سو بحج اعلا

عرق نسب و دوالا یک سو گهر نه هفت کشور یک سو شفیع روز محشر ای یگانه بزرگ

چارمین طاق منور از چرخ مهر انور چشم و چراغ این نه شمس رواق اخضر ای برگزیده

خسرو انسرآن دلیر سر امرا سرور اعنی سلطان فلک سریر ملک سریر شاهزاده

مراد بخش مدبر روز مدالله تعالی مدة حتی بلغت مداه ابدالدهر و جعله لعوادت

معهود همه روزی سعادت و روز فیروزی و برکت لیلة القدر بهر

انجمن میمنت با من بهشت موعود در نزهت و نضرت

مرهدی می انداخت و بدستور مقرر در محفل حضور که علی الدوام محاضر آن اولیا را در حضرت

گرمی هنگامه و هنگام آن بیان بدایع و امعان معانی رامعان و آن داستعارات

مقدمات و امقام در عموم هر باب و هر فن بخصوص از دیرینه قصص گذشتگان

سخن میگذشت و از عالم ملکات ملکی ملوک عالم خاصه در ماده عدل و داد که از اکرام

خصایل ایشان است لطایف حکایات مذکور میگشت تا قافله سر رشته قطع و فصل و

نکت و وصل سخن از هر مقوله و مقاله بذکر داد و دوران هر دو ران پیوست و وصله

سلسله رابطه همان سوق ایشان بتحریک شوق نمایان قطعا از هم نگسست چون در این اثنا

معروض مسامع معانی بدیعه بود و در شمار محامد آثار بی پایان آن ستوده کرداران

شاهان گفتار شایسته بسیار گفته شد و در باب ستایش داد و دهش تاج

تاج ده دهر سیما کشور تمام شهر ایران شهر خاصه کیانی و پیشدادیان از جمیل

ملوک و سایر سروران ستوده سیرتی داستانهای بایسته رفت و از محاسن آثار

عدل و احسان خسروان ساسانی که از حسنات روزگار ایشان بوده اند و قصب سبق

سروری ربوده اند دیگران سخنها بمیان آمد تا رفته رفته سیاق سخن رسا نغوری و

جوهری حق از دری باطل نکوی خداوند داد و دهش خداداد کسری نوشیروان

بن قباد در سینه و بیم رود در میدان جستجوی آثار خیر بی پیروی مانند همیشه از سرگذشت آن

پیشوای طریقت معدلت درنگذشت چندانکه از حکایات عدل و احسان پرداد در

گفتگوی (?) همانجا نخواست ازان مبدع کمال صفت نصفت سخن ابتدا شده

هم ازان مبدا از خیر بی منتها منتهی گشت در بین حالت جلالت با قفال منزلت بار

تقریب گرینا (?) عرض بدایع وقایع اندخون (?) مناسبات وقت و حال را از باریک بینی

دقایق حقایق موضی (?) بسرا دهید (?) ندادای دین حق مقام را موقعی بجا گزیدند علی الاجمال

در حل متین بیان مبین را بتعریف گنجنامه جواهر داد دری دهلوی اعنی توقیعات کسروی بوشته و

درباب توصیف ان مجموعه جامعه معارف صوری و معنوی ابواب اطرا و اطناب

گشوده از دیر بهایی زبان بسته اند و ان دستور کلی ملکی و مالی کتابی است متضمن

حکم و اداب مدون از جمله سوال و جواب که موبدان و دستوران بدستور کسری از سر

هر امری از امور و موجب هر بابی از ابواب خاصه احکام و اقوال حکمت اشتمال

الفاحت (?) نصاب کمال نصفت پرسیدند و جواب صواب فی بین هر فصلی را در تحت آن توقیع

و فی

توقیع یعنی خط خاص رسانیده اند و از جمله آن اجوبه و اسوله که هر یک از آن لصدق (?) شایگان

برایگانی ارزانی است آنچه بر زبان بر ورند و بس حکمت تربیت پذیرفته یکی از یگانه‌ای دبیران

عهد پیشین اثر ابتازی زبان از لهجه پهلوی و دری ترجمه سرسری نموده و چون در غلیس (?) انجا

انجام عرض آن مقولات بدین مقالت کشیده خاتم این مقاله مشکلین ختام بدین مقام بر

تکلم این دقیقه جلیله اعنی مقتضای قضیه اصلیه کل شی یرجع الی اصله رای جهان آرای

آن خردمند پرور خرد پیرای نظر بحصول منفعت عام و وصول فایده تمام بعامه انام

ترجمه آن فصول مهمه و اصول مبهمه از لغت عربی بعبارت فارسی نزدیک بفهم و

دور از وهم با تعارف بی تکلف اقتضا نموده اراده والا در باره اختیار اولی

تولیت این کار بکلف فرمان سعادت حضور اعلا فرمودند و هم در اثنای این ماجرا که

روزگارهای کار بر اساس سنت جاریه خود نهاده قرار ترجیح مذهب مرجوح اختیار مقبول کرده

داد و داد اختیار مرجوح و تفضیل مفضول بحکم استحسان ترک اولی در فص الست بمعارف (?)

با وجود حضور اجلا و فضلا درگاه در هر باب خاصه ارباب قبول آداب ترغیب تفویض

حل و عقد نظام این ضعیف صناعت طفیف بضاعت محمد ملقب بجلال الدین طباطبای

روزگاری عصمه الله تعالی عما یکون نفسه الزاری افتاد حالی متعالی که سال

عالی و سابق و تابعی را انقیاد آن لازم آید باد برین موجب طغرای نفاذ یافت

فلا جرم بحکم آنکه اشاعت آثار عدل و احسان سلاطین زمان ماضی که باعث تحریض و تحریص

پادشاهان عهد حال و استقبال است همانا نازل منزله طاعت بل عالی مرتبت تر

از تطوع و تبرع عبادت است ازین راه گفته اند که انصاف بالای طاعت است

در ساعت برسم اقامت مراسم اطاعت سمعا و طاعة بر زبان رانده

مقتضای امر گیتی مطاع را چندانکه توان اقتدار و استطاعت است بجا آورده

بنیت توفیق سرانجام این امر خجسته آغاز و خنده انجام از مبدا فیض اعانت

درین شغل خطیر استعانت نموده پرداخت این کار بر ذمه الفکار بسبیل تکرار

افتتاح این نوشگاه کلک اطلاق اوقات عشرات الیمی نموده ابواب استعادت

معاد و نیامندگان که پناه و گریزگاه ماندگان است جل شانه گشوده

محاول ترجمه لغات اصل و زلال مفوت ذات که خاصیت نقل عام لغات است

بیکدیگر ملتمس باشد و چنان جز این تواند بود که خصوصیتی چند از خواص سخن در مطاوی

هر لفظی از لغات خاصه کلام فصاحت بیان منطوی است که جز طبایع دقیقه رس اهل بلاغت

آن لغت بادنی پایه مبلغ کمال آن نیارد رسید سیما با وامع شمیما سیمای اداهای بارک

انداز نای بلند و قصد های رسا و اشارات خفیه و تلمیحات دور آهنگ کاوش اندیشه

همه جا رس آشنا و شناسان در غور آن خوض توانند نمود جه جای فطرت نازک و فکرت

نارس بیگانه منشان که از دقایق دقیقه آن بجز اسمی یا رسمی نشنیده اند و از کنه

حقایق عمیقه آن سوای سمتی و شمتی ندیده این دعویست حال مقصدی ترجمه

این کتاب مستجاد مستطاب که یکی از ائمه فنون ادب است با آنکه در نهاده داد

سخنوری داده و حق سحر بیانی ادا کرده و در باره نقل آن بعربی از دری

شیوه جادو و جادوگری بجا آورده ولیکن بروفق منظومه حفظت شیئا وغابت عنک اشیاء

بسی نکات دقیقه بنابر تفاوت مراتب اختلاف لغات از و بدر رفته و فوت

رسیده با این معنی بانداز احتصار افراط اقتصار را بمرتبه ایجاز مخل که در حقیقت از اطناب

ممل ناپسندیده تر است رسانیده چنانچه در اکثر فصول توقیعات لا اقل

مبهم و منطوی شده و سایر فقرات بر فلل تعقید و ابهام که علت تشبیه و ابهام

باعث اختلال کمال نقص و عیب است در کلام مشتمل آمده بلکه در طی تمام مطالب ناتمام

بعبارت غیر مانوس عجمانه تعبیر رفته عوض از طول و عرض این مقوله هتک ستر عرض

هنر تجهف ناموس ارباب دانش و افشای شیون و عیوب اهل هنر نیست چه ابیعی ذیل

کمال بی دقتی و بیدردی و نشانه نهایت عدم فتوت و جوانمردیست و تلک تحقیقة حضرت

الوعد الالیم بلکه کما یشهد به علام الغیوب رفت و روب راه معذرت است از عود

عثرت خویشتن و کیست که او را این راه در پیش نیست و او را در بنان خامه قایم

یاروت رای کج گرای در سینه فاطر خطا اندیش نیست و من الذی لم یکن

ذالک دابه او امن من عثار دانته ای سقوط در منزله وهن و خلل از خلال الفت

مبسوط در مفصل نقص و زلل از خصال انسانی چنانچه خالی بودن از امثال این معانی

همانا از محیط دایره مقتضای طبایع اصحاب وجود امکانی چه جای نهاد بشری

بیرون است فلهذا معتمده و ذاک از پیش نهاد خویش باز نیامده ستم فسخ متداوله

اختلاف لغات اشعار اله بسبب اوهام نامنجان و اغلاط وراقان در تصحیف الفاظ

تقدیم و تاخیر توقیعات روداده مانع پیشرفت مقصود و سد راه مقصد معهود نخست

بجهت تحریر و تقریر مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات بل تتمیم و تکمیل مطالب را ده اضافه الفاظ و

ادوات و معانی داده ابواب تفصیل مجمل و بسط مطوی گشوده و در سر آغاز این ابواب و

فصول باندازه حصول توفیق در باب وقوع اتمام و وصول بانجام شروع نمود فعلیه العون

والصون من صعقة الامل و مذلة الزلل و به اللیاذ و العیاذ من مزلة الخلل فی القول و

العمل انه بذلک جدیر و فیه حقیق و صلواة علی رسول الامین محمد و آله الغر المیامین و

ببایدد انست که موجب جرات و جسارت دستوران و دانشوران درگاه در باب

عرض این فصول مرقومه که در معنی اصول موضوعه فن داد و دریست بمنشور خسرو بوذرجمهر

اشرف از خواص باعث استبصار خصوص پرستندگان و عموم بندگان پرستندگان درگاه

گردد و مطالعه فصول آن سبب اطلاع حق پژوهان بر حقیقت اصول آن و استنباط

فروع از آن شود همانا باقتضای آن مناسبت این سودمند نامه خردپسند که نسخه

آثار حسن سلوک ملوک را است بنگارخانه او اوراق بی روی پس آیندگان در دست رقم را است

بدستور نامه کسری از این راه که عدد حروف آن با تاریخ شروع ترجمه موافق است

موسوم آمد و در باب موجب این سوال و جواب چنانچه گذشت مترجم در مقدمه آن گفته

کوائف
احوال

میگویند آنچه حاصل ترجمه آن بپارسی هست اینست انوشیروان بن قباد بن فیروز از
ملوک فارس که بعلی همت و در خزانه کسرائی و اصابت رویت بیش و در صواب
تدبیر و حزم سیاست در پیش بود از جمله مستحبات امور او این بود که با وزرای خود
مجدد مقرر داشت که هرگاه ایشان را بامری از امور خیر مأمور سازد همگنان بی مهل استعجال
نخست در مقام امضا و صدد تنفیذ آن گشته آنگاه از سبب خیریت آن استخبار و
استعلام نمایند تا اعلام شهریار بکماهی ماهیت آن که از راه دانشگی حقیقت
تمیز معروف از منکر رو داده ادل دلایل معرفت او باشد بر حقایق معارف و
اعدل شهود بر کیفیت و کمیت دانش آن عارف و احاطه اطلاع آن خردور
بر مواقع نیک و بد و مواقف خیر و شر اگر بر تقدیر محال بامر مبنی بحکمی که باحتمال دور
بر ثمری از ثمرات انتقال داشته باشند مأمور کردند در باب استیضاح و استخبار آن
اگرچه بتکرار انجامد مراجعه نمایند و از هر راه که روی دهد در آمده از معاودت پرسش
باز نیایند تا بحجتی مقبول که بدان سبب انفاذ آن امر موقوف مجوز اندانسته باشند
اکنون ما چندی از چندین مؤامره از مؤامرات و توقیعات او که بدو منسوبست فراهم

چون تا آن وقت که ما را این اندیشه فراز آمد هیچ یک از آنها از لغت پهلوی بعبارت عربی
ترجمه نشده بود چنانکه ما را ممکن بود آنها را بدلکش‌ترین لفظی و بهترین و شایسته‌ترین انشا
بحسب احتمال بر معنی اقرب آنها بفهم سامع مترجم نمودیم بالله التوفیق هذا

اول فصول التوقیعات الموقعة الکسرویة مرفوع جمهور عوام از درگاه خسروی
درخواه اظهار باعث تکرار عفو از مردم گناهکار با وجود ارتکاب معاصی پی در پی مینمایند
توقیع گناهکاران در مرتبه بیماران اند و ملوک دادگر بمنزله طبیبان چاره‌گر چنانکه عود
مریض را از معاودت علاج بی نیاز نمیگرداند بازگشت عصیان عاصیان را از عفو مستغنی
نمیسازد مرفوع عامل فلان ناحیت مبلغ صد هزار درهم از جمله خراج این ناحیه بر حکم
بر عامه محتاجان تقسیم نموده توقیع رافع مضمون این فصل خبر تقسیم داند که این امر
میمون از دایره فرمان ما بیرون نیست مناسب این باب است آنچه در عهد پادشاه
کیوان جاه سپهر سریر مهر کلاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه خلف پادشاه هفت کشور جلال الدین
محمد اکبر پادشاه صاحبقرانی گورکانی وقوع یافته چنانچه مشهور است که بعرض والا رسانیده
اند که در مولا مشتی ابلیس منش بتلبیس فرایش گرفته باشتهار مهارت در سحر و

شیده نقش خاتم مهر نگین پادشاهی بدست آورده اند و بدین دستها دغابازان فراملی
خط تضمین درست نموده و بدست آویز آن احکام لباسی بسی از عملداران نواحی
بلاد دور دست را فریب داده مبلغهای کلی گرفته اند در صورت شایستهٔ قطع
قلع ایادی و عیون بل ضرب اعناق و شق بطون اند پادشاه از روی فرط تفضل
احسان فرموده اند که چون مهر مهر شعاع ما را وسیلهٔ خود ساخته اند همانا همگی را موجب
حکم جهانمطاع ما گرفته اند اکنون چون این معنی را در صورت فرط ضرورت و غلبهٔ
افتقار و اضطرار اختیار نموده اند بعد از تنبیه و تادیب بمصابیح هوش افزا و ظهور آثار
توبه نصوح مبلغی معین بصیغهٔ مدد معاش از سرکار عالی بنام هر یک مقرر دارند
مرفوع خازن خزانهٔ خاص معروض میدارد که از فرط اعطا و انفاق حسر و اختلال
کلی در اصول جمعیت موجبات اموال راه یافته توقیع خدا موفر مانست نه بخل تو و
عدل جامع آنحضرت خوردی همت تو ما مستغنیم از اعانت تو دار فرمانت است و
بر تمام فرمان بری انتهی کلامه و تقریر این توقیع آنست که عطیهٔ گرامی جناب کبریا موجب
توفر و تکثیر خزاین ملوکست نه وفور بخل و امساک کنوز و عدل عام و احسان تام شهریاران

بر آمم آورده و دینار و درهم آنست خوردی خرد و کوتهی همم پرستاران و چون عنایت حضرت
مغنی حال شایستهٔ بر دادگران از نصیحت دیگران در امور خیر مستغنی ساخته
هر آینه از رامت امر باشاعت موجبات عدل و احسان و نبرد مانند امثال اطاعت
نبردن فرمان مرفوع در جمیع اسیران روم بسی کودکان بی دایگان اند در میان
فرمان خدایگان حیث توقیع چون منشور عاطفت دستور رسید در همان ایام
نارسیدگان را بکسی که همگنان بر ابر امانت و دیانت امان و وثوق داشته باشند
بسپارند که در همه راه با همه راه ملاطفت و نرم دلی که سلوک آن خاص این خصال
خواص ملوکست سپرده در مرز و بوم روم جملگی را بمادران و خویشان رسانند
مرفوع صیانت اموال یعنی سیم و زر فلان و زر که ثمرهٔ آبادانی مزارع خاص است
از عامهٔ اموال خراج خاصهٔ خسروی بغایت افزون تر است توقیع مال او در بیت المال
بواسطهٔ آنکه عمارت بلاد عمارت ماست انتهی کلامه یعنی اموال مذکوره اگرچه
در خانهٔ اوست فی الحقیقت در خزانهٔ ماست چه آبادی ممالک بعینه آبادی
ملک و مال رعایای آنست که ممالیک ملوک اند و ملک مملوک بحکم عقل و شرع

بحکم ملوک

برخی از امتعه سالار پاسبانان شهریار را در همین نهضت خسروانی شب روان
پنهانی برده اند **توقیع** هر آنکه پاسبانی اموال خیمه خویش تن از و نیاید اخراجست
نفوس کثیف خسروانرا چگونه شاید **مرفوع** بچه سبب پیوسته ذکر رعیت زوال
دنیا و فرط استعجال فنای این زمان حقایق بیان میشود **توقیع** موجب اینکه دی در بین روزی
فردا بوده امروز نه دیروزی خواهد گشت **مرفوع** ملک زاده برخی املاک و مزارع
بسی از دهقانانرا که در جوار ضیاع و عقار او بوده بغصب و جور متصرف شده خود در آورده
توقیع بمجرد ورود منشور عدالت سطور تمام اراضی مذکور را از آن ملک مسترد
نموده بارباب آن رد نمایند و از املاک خاصه او آنچه در جنب اراضی ایشان بوده
واقع بوده باشد بجرم این امر ناموافق انتزاع نموده بی جدل و نزاع تملیک ایشان
نمایند تا ایمعنی سبب تادیب سایر مفسدان و تنبیه مرتکبان فتنه مخر دانی گردد **مرفوع**
جماور و ناظر عمال فارس بدرگاه نوشته که عامل اهواز در سال بیست و نهم جلوس
دوباره هشت هزار درهم و کسری زیاده بر مال واجبی همه ساله از محال تحصیل کرده
همگی را بخزانه عامره فرود آورده **توقیع** تمامی اموال مذکور را از خزانه خاص

بسایر محال مزبوره نقل نموده بی حیف و میل مرحمت داوند آن انبها از فقرا و ضعفا
قوی رد نمایند چه توفیر خزاین تا تحصیل اموال رعایا بموجب واجب بمنزله اندودن بام
منار لست بگل و کندن اساس چار دیوار آنها اشتهی ایمعنی بعینه در احادیث ماثوره
مذکور است عارف معارف حقیقی و مجازی شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی این مروارید بزرگ
فاخره را که واسطه عقد صدور و نحور میشاید بدینگونه بعقد نموده الحاکم **نظم**
از رعیت شهی که مایه ربود بپای دیوار کند و بام اندود **مرفوع** کرده بر سایانکی
در لباس تملق و چاپلوسی خویش درگاه پناه آورده اند بزعم اکثر منهیان خبرگیری
جاسوسی متهم اند **توقیع** هر آنکه از طغیان بر در بار ده عصیان زیاده تجربه اندیشی و
تیره درونی بروی کار نیفکند و ابراز عداوت باطنی نکند عقوبت ظاهر نباید و بار نگردد
مرفوع فلان مرد از زمره رعایای واجب الرعایت از متصدی خزانه الفاق و لطف
در باب اتصال جرمی که برسم صله باسم او از درگاه رقم شده از دیرگاه بار دیگر خزانه
تا خیر نگاه داشته شکایت کلی دارد **توقیع** آن مبلغ را بتادیب این بی اهمال
اهمال تفحص نموده نهند تا در همان نفس داده خسرو براکه در حقیقت عطای حضرت حق

جل شانه چنانچه حق عطا ست بدو رساند مرفوع از چه راه امر بحرمان فلان از سعادت
قرب درگاه صادر شده توقیع در نیولا خطه کبری المیمی از خوف جناب کبریایی و
نومیدی از لطف رؤف حقیقی جل شانه که نشان مهجوری از آن درگاه والا ست
از وی ظهور پیوسته مرفوع جمعی از اهل رای خردآرای درگاه در باب میل شهریار
باستماع جمله سخنان جمله اخبار و نقله اسرار مردم انکار بسیار دارند بلکه راه
یافتن این گروه عیب ترده را در پیرامن بساط قرب بغایت دور از کار میشمارند توقیع
این طایفه بمنزله مداخل روشنایی اند بمنازل مظلمه و سوراخ روزن خانه که روشن بناشند
با وجود اصباح پرروشنایی همانا نزد خردمندان وجهی دانش پسندند انته باشند مرفوع
خوان لا رمی بندارد که از همگی اطعمه و اشربه آنچه ملک را بدان خواهش منشی زیادت است
خویشتن را از آن پیش باز میدارد توقیع سزاوار خردمند آنست که خویشتن را از فرط
میل بمرغوب طبع نگاهدارد تا از بدا و ابدا آنچه مکروه طبیعت است ایمن نگردد مرفوع
فلان از نژاد اشراف سجلی باسم اسلاف خود بر رسم اعطای چهار هزار دینار سالیانه
ابدی از دیوان عطای خسروی اظهار نموده و مینماید که از دود این آبای ملک برطبق

ای

این مثال ناطق سلسله آمفا قطعاً از هم گسست و از آغاز جلوس میمون تا اکنون رشته
ممتد این انقطاع میرسد تا انقطاع پیوست توقیع فرمان نافذ به نقیض این مثال عاقبت
امتثال اصدار یافت تا گر ابنای سعادت یار ما بنای کار برین مبنی نهاده از
انقیاد اوامر ابای خود ابا نمایند مرفوع در نیولا امر والای شهریار صدور یافته که
تحت تولیت امر سیاست اشرار و پاسبانی شهر بیاز مردی معامله فهم کاردان
اختیار نموده حقیقت او را معروض دارند اکنون همگی مردم روزگار دیده فلان شنوده
از آزموده پسندیده تصدی شغلی میدانند توقیع کارگذاران شغل نازک را از چهار امر
کمیاب ناگزیر و ناچار است اول دشمنی بالذات با اشرار دوم رسایی بغور امر و
کاوش کنه حقیقت هر کار سیوم نهایت شدت ذاتی و درشت طبعی بمردم
چهارم نرمی و تنگدلی جبلی بر ضعیفان نزار و زیردستان کم آزار و این اسامیه
مرد سنجیده شایسته کارپردازی دیگر اشتغال هر کار است این امر دشوار مرفوع
سپهبد خراسان استطلاع سبب عزل فلان از منصب فهرمانی یعنی قیام بمهمات کارخانگی
خاصه مینماید توقیع موجب این امر واجب جنایتی است که در حق جمعی از اهل

بوساطت احقاق مال اسراف کلی بر استیفای جزئی از حقوق خود یافته بودند و ا
از این رو خلل نقص در ادای دین ذمت دولت مایل بزلل نقص در بنای دین و ملت خود
راه داده و دیده است که قهرمان سارق باعث اصابت عیب در تشیید کمال خصایل و
کمال فضایل پادشاه باشد مرفوع مبلغ انفاق و اعطا و داد و دهش و کیل خرج مهر کارخانه
خسروی از مرسوم مقرر او بغایت زیادت است چندانکه میتوان گفت بیرون از
اندازه عادت است توقیع در صورتی که آب از نهر جاری باز دارند اگر چه کما
در مجاری آن نداوت و رطوبت قلیل باقی بماند هر آینه بکلی وجوه مصارف
بزعم مدعیان از مداخلت فاصل احتیاطی است و بدعتی تازه والا زوایید
برسم ماضی و مجرای مستمر جاریست مرفوع از جمله اهل ذمت که در پناه این درگاه اند
جمعی کثیر را بسبب کمیابی اسباب معاش بریت فی بسیار در یافته و ضیق طریق
روزگار ساحت راحت بر همگنان نیک تنگ کرده توقیع بکلی آن جمع برت را
بلقای آذیت مبادا گرمارعایت و حمایت کنند و بسیار بسی اغاثت لطف و عنایت
کرانجانی غلطه ظاهری و باطنی جوع و عریانی را از ایشان مرفوع دارند مرفوع

بهرمون

بهرمون سالار سپاه خاص کاری شهریار در اردو موکب قلیل الکار بسیار مینماید چه بضرورت
ظاهر است که در امثال این صورت از جنبت باطن و دو منشان بد کیش
مطمعی شده اند بود توقیع چون عموم عدل و شمول احسان پادشاهانه و دولت و تمیز را یکسان
مینماید باید که خاطر به اندیشه عامه اولیا خاصه بهرمون بسبب خطور احتمال خطر و
عذر بکلیه ندانسته از قید خیال بریشان بر آید مرفوع در معرض بیان حقایق تبیان
رفته که هر آنکه بتوانگری و توانائی خویش بر ملوک مباهات کند تمنا با نفس خود در ابرور ور
عرضه هلاک تهیه خطر ساخته باشند توقیع چه صلاح فی ملوک این است امر شکرف یعنی
نفس و مال و قوت بمعرض تلف در آیند مرفوع متوفی امور خراین عامره جمع بعوض
میرساند که در نوالا فرط اخراجات و عطیات متوافره که برا و اهل درجه اسراف
اسراف در استیفا اکثر خراج ممالک محروسه نموده چندانکه کاردان گشته گنجی نهانی
دیرینه که از ملوک ماضیه بارضیس و از منه خالیه باز مانده خالی گردد توقیع
خزاین سلاطین و دیعت دهش این درج خالی از بخشش پر خالی بکرده چه هر
گیتی بمنزله بیوت اموال پادشاهان عالیت اند و سایر رعایا و برایا در مرتبه گنجوران این

مرفوع موجب تفتیش شهریار از کنه هر خبر و اصل حقیقت هر کار هست توقیع
نتیجه کاوش عمق امور اینست که ما داینشان تا باشیم متصرف و تقلب حق مرکز سوی
منقلب کرده نگردیم انتهی و توضیح این توقیع آنست که وصول اثر غور رسی پادشاه
داد گر باصول امور موجب ثمر تحقیق حقیقت کماهو حقه از ماهیت باطل کماهی و
ثمره این تحقیق آنست که خود بر وفق علم خود براستی و درستی عمل نماید و رعیت را
برغبت یا باکراه بر متابعت آثار حق داشته بران ثابت قدم سازد جمیله
همگی در همه کار بمیل حق مایل باشند و از تقلب جانب باطل اجتناب نموده از بردی حق
مرتبه نهند مرفوع قلت وعده ملک با وجود کثرت عطا موجب امین علت است
توقیع پادشاه صاحب خزانه که او را از هیچ خوف و از هیچ چاره ناچار باشند باید که وعده کم
عطا بسیار نماید انتهی یعنی سزاوار رتبه پادشاه صاحب اقتدار آنست که کم وعده و
بسیار عطا باشند چه تجویز داد و عدم وعود در صورت عدم اسباب دهش فی الحال
باوجود امید حصول در عهد استقبال با هم موانع جود این هر دو معنی در صورت استقلال
شهریاران و استیصال عدت دولت ایشان مفقود بلکه ممتنع الوجود است مرفوع

فرو نهفته‌ها

بجه و ده سمت مقصد را در جملگی شگرفتها از همگی معتمدان نهفته میدارند توقیع
بجهت آنکه ماده خوف و رجا در همگی اطراف و ارجا از جمیع وجوه و جهات اطراف
زیاده کرده مرفوع از چه راه و در بعضی از اسفار اعلان و اظهار سمت توجه
بیهوده اخفاء امرا ازان روا نمیدارند توقیع نام اسم و دلخواهی اهالی القوب
حوالی زیاده گردد و از والیان آنکه دور از دستی کمتر روند مرفوع بجه و جه
امر عالی نافذ بر خلاف سابق در باره منع یا رفلان قضیه از انجمن مشوره و اطلاع
بر اسرار نهفتنی دولت نفاذ پذیرفته توقیع از بن روی که هوا را امر رای خود مسلط
انتهی و تمیس انیمعنی آنست که چون آن بیهوده رای بیرون از رای بر خلاف
نمود ظاهر مغلوب نفس قاهره بود و مقرر است که این صنف از مردمان نامردم اند و
سلطان هوا بر رای خرد گرای ایشان غالب میباشد هر اندیشه قرار داد و رویت همگنان اندیشه عجایب و تقلب
خطا و غلط اند بیهوده صلاح اندیشی ایشان اطمینان نتوان یافت مرفوع بجه و جه فرموده که
بر یاد نمانی غافلان واجب است که ترحم ایشان بر کافه مردم عموم داشته باشند که
[illegible] از احیان حجاب بر آن شدید باشند انتهی و تقریر این مرفوع آنست که

نکهت

عنایت عام و رافت خاص ملوک در طریق مخصوص سلوک با عوام و خواص اقتضای
آن دارد که در همه حال دربار و دشوار حجاب نموده گاه گاه همگنان را بفوز مامول
رخصت وصول درگاه اختصاص بخشند تا بحکم وجوب تسویه که مقتضای عدل و
احسان است سهولت بار بر اهل قرب و بعد یکسان شده دشواری خروج و
دخول بر همگنان آسان گردد و راه یافتن در دولت و مردم بر ایشان بر بساط
قرب آسان دشوار و دور از کار نباشد توقیع بجهت آنکه منع مردم بار طلب از درگاه
ملوک بهانه بار و براه حق امانی و آمال همگنان است بسوی دشمنان انتهی و توضیح
این ابهام آنست که از جانب ملوک ابواب آسانی رخصت وصول درگاه
دخول بارگاه خود بگشایند باز بر روی محتاجان برفع حجاب بستن همانا گشودن
درهای حاجات عموم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض حاجات خصوص اولیای
دولت است بسوی درگاه اعدای ملک و ملت مرفوع مرزبان ولایت همدان
بگمان عدم زلت از علت غل خود بقصد استفسار استغفار مینماید توقیع
وان کار و مردمان عمله را بمنزله آلات حرب و ادوات پیکار زنند بگفته

همگی را در نیام جا داده با اهتمام تمام نگاه دارند تا آنگاه که مقتضای مصلحت و وقت صواب مند
بکار در آرند و بدین مشابه عمال را بمقتضای صلاح حال در حجت اعتزال استراحت داده
در نگاهداشت همگنان فرو گذاشت ننمایند و در صورت ضرورت استعمال مستظهر
مستعمل نموده در کمال اشتمال اکرام و احترام کار فرمایند و در هر صورت جای التزام
شکرگذاری و خرسندیست نه مقام عدم خشنودی و شکایت مندی نظر حاصل توقیع
مزبور است قصه دستور صایب تدبیر صاحب خامه و شمشیر محمدیت وزیر یعقوب خان اخرس
والیان کشمیر که زمینداری آن سرزمین آسمان نشان از دو بکلای پادشاه فلک جاه خورشید کلاه
ممالک رفته گرد گشت آن جلال الدین اکبر پادشاه صاحبقرانی انتقال یافت مرحله ارا
انهیست که بعد از ارتحال یوسف خان پدر یعقوب خان مزبور میانه او و ابنای اعمامش معامله
از رفاق بنفاق انجامیده بدان سبب کار امرا نیز از اجتماع بافتراق و نسق اعصار
خلاف و شقاق کشیده مدار کار بی پرکار او از مدارا در گذشت و مواقع خرق که
رتق آن از احاطه دایره امکان بیرون بود بر رافع فراخ گشت ناچار از مقامات
جنگ آمده بر سر تهیه جنگ رفت بالجمله از طرفین بجبه اظهار مضمر بر روی کار آمده

گیتی نهفته آشکار و فتنه خفته بیدار ساختند تا آنکه در مابین محاربات وقوع یافت و
اهل وفاق با آنکه از ابطال رجال بودند بحکم الحرب سجال گاه غالب و احیانا مغلوب میشدند
چون یعقوبخان در مبدا امر از وزیر خویش بسبب سعایت بدخواهان بد اندیش
کمال تفرقه خاطر و تشویش اندیشه داشت و بعلت نفاق مشتی منحوس از همدستی اتفاق
آن مردانه مرد فرزانه محروم و مایوس شد چندانکه عاقبت از فرط غلبه توهم بجان از
در آمد از این دست وزیر سعادتمند را بکجند نظر بند و چند گاه در زندان محبوس
نگهداشت و هر دفعه که عرصه جنگ بر وی نیک تنگ میشد میدانست که اگر پای او در میان
نباشد یکباره کار از دست میرود و از روی اضطرار با طلاق او ملتجا شده
و ایمان غلاظ شداد از طلاق و عتاق بمیان می آورد بدین دست او بر همین
سر رشته استشداد او تا پای و پیمان بدست میگرفت چون او مطلق العنان شده
بدفع همگنان نامزد میگشت اهل خلاف بمجرد استماع اسم او اعنه انصراف
انعطاف داده بوادی گمنامی و ناکامی میشتافتند هر بار که کار بسر داری
بر حسب دلخواه بپایان می آمد دیگر باره حریفان بدخواه بر سر خشک نی تحریک فتنه

چندان محرک سلسله بدگمانی میگشتند که از آن عالم خردمندی را که در فنون تدابیر
سیاسات متعلقه بوزارت ثانی معلم اول میتوان گفت مجهول الاسم معلول و
مسلسل میداشتند مجملا چون این حرکت نا هنجار از مت نفاق بدخواهان که خود را
خواهان دولت او مینمودند چندین دفعه اتفاق افتاد و این امر منکر مکرر روداد
وزیر فقید المثل عدیل النظیر بسبیل ضرب مثل در سوق کلام هر زبانی را اندکه سلوک
این عزیز که از دلالت اهل ضلالت راه هدایت و طریق تحقیق تمیز نمیدهد و
از این راه خود را در سلک ملوک جازم منخرط میدانند با من از روی درستی مثال
معاینه آینه حال دهقانان این کشور است با تر میزم شکلی که هنگام احتیاج
در موسم گرما بجهت تهیه ما یحتاج زمستان و دیگر فصول در نگاهداشت احترام آن
اهتمام تمام مبذول داشته بکار در آرند و بعد از فراغ دسته از آن برادر ده
رشته بجای آن کند رانیده بمحافظت تمام از میخی در آویزند و باز چون باز آن نیاز فهمند
شوند از روی عزت فرود آورده دسته بجای علاقه نصب نمایند با احتیاط
بسیار کار فرمایند اکنون چندیست که با من این شیوه معمول و این طریقه مسلوک

میدارد تا ما گردون گردان چگونه خرامند و کار روزگار بکجا انجامد تا بانی اعز ملک

اما ای دل در ملک مصرع تا در میانه خواسته کردگار چیست مرفوع بچه موجب

فلان محتشم را بالضعف و وهن قوت و قدرت و سستی رای و پستی فطرت منسوب

داشته اند توقیع از اینکه قبل از شکوه نمودن بما از ما شکایت بسوی خدای تعالی

برده انتهی یعنی پیش از آنکه راه استغاثت ببارگاه ما گشوده از ما بما شکایت

نماید بدرگاه خدای عز و جل از ما شکوه بوجه نموده پیداست که اینگونه کردار

دلیل عجز و ضعف مرد نمودار عدم معرفت راه چاره و نشناخت روی کار است

مرفوع سبب چیست انقطاع ابد و نیور غال سرمد بهر یک از پرستاران

خاص وجود تواتر انعام عام و جریان مرسوم مقرر چیست توقیع تا در نفوس

همگنان جای گیرد که اولاد و اعقاب ایشان را در حیطه حمایت و حوزه رعایت

خواهیم داشت انتهی یعنی هرگاه این دقیقه جلیله در مخیله همه از قرار واقع

استقرار یابد که در هیچ حالت از بازماندگان ایشان غافل نخواهیم بود هر آینه

از رهگذر احوال منسوبان و خویش خویش خاطر اخلاص اندیشان را دشوار تشویش

وهن و تزلزل در بنای ثبات عقیدت جا نداده اندیشه از رهگذر تفرقه بر می آرند مرفوع

از سبب واگذاشتن و نگاه نداشتن اولاد ذکور سؤال مینمایند انتهی یعنی کلام مرد آخرت

شهریار شاهزادگان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد چنانچه شایان مرتبه

خیراندیشان است خاصه فرو گذاشت در منع از مخالطت و معاشرت علما و فقها

نهی از این امر ناشایست از همه بیشتر ناگزیر وقت حال و مال و در بایست عهد استقبال

ارباب دولت و اقبالست توقیع تا تجربه زمانه نموده احوال روزگار باز شناسند

انتهی و توضیح این ابهام آنست که ملک زادگان را در غیر این حالت تجربه اوضاع و احوال

زمان و زمانیان رو نمینماید و آزمایش نهان و آشکار ابنای روزگار که معرفت آن

عموم اهل دول خاصه اولاد ملوک را در کار است جز با آمیزش اصناف مردم و اختلاف

طبایع همگنان از فقیر و غنی و ضعیف و قوی دست نمیدهد مرفوع انکار و مذهب فلان

ستوده بیما چه سبب بزبان صدق اشتهار رفته توقیع آن آراسته ظاهر بوده باطن

خویشتن را بتحصیل خشنودی ما خشنود ساخته و قطعاً با تحصیل سرمایه خورسندی و

رضامندی خداوند و مولای بندگان جل و علا نظر نینداخته مرفوع

بچه علت امر والا باسقاط فلان از درجه علیا عدالت صدور یافته **توقیع**
بمار سیند که در اقامت قواعد انصاف ارشاد راه قویم استقامت بیکسو انحراف
میجویند و تحقیق اصول قضایا طریقه افراط حمیت و عصبیت که موجب فور اخفاء و
ابهام حقایق امورات میپویند **مروع** هر زبان صفحات معذرت خواهان بدرگاه آمده
برائت ذمت خود از سایر گناهان که بدان مواخذ و مطالبست ادعوی مینماید و
هر آنچه از نیک و بد و نسبت میدهند از منسوبان کارکنان خود میدانند **توقیع**
عذر او بوجوه عدیده غیر موجه و ناپسندیده است و چگونه معذرت قاتل در باب مقتول
بحوالت فعل خود بآلت قتل مقبول تواند بود انتهی و حاصل این **توقیع** و
مطابق منطوق بعضی از احادیث طریقه اهل بیت علیهم السلام است چنانچه
از امام ائمه انام امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که در باب غلامی که
بموجب فرموده صاحب خود شخصی را بقتل آورده بود فرموده اند که وهل عبد الرجل
الا کسیفه تقتل السید ویستودع العبد السجن یعنی آیا هست غلام نزد الامام
شمشیر او سید را قصاص نموده غلام را محبوس سازند و در روایتی بجای لفظ

کیفه الا لعصا وارد است و از حضرت امام ناطق صادق علیه السلام نیز منقولست که
سید را بجای عبد قصاص نمایند ولیکن معمول فقها بنا بر ظاهر حکم کتاب تعالی
النفس بالنفس خلاف نیست چه ظاهر است که مراد از نفس نفس قاتل و مباشر است امر و
همچنین اخبار متعدده از جمله روایت حضرت ابی جعفر علیه السلام عبد با مور را بقتل امر
سید امر را محبوس ابدی نگاه دارند و از روی تاویل هر دو خبر سابق را برین حمل کرده اند که
مراد ازین امر آنست که عادت بهمین معنی جاری باشد که عبد خود را باخبار و اغراء
الجاء کند بر قتل مردم مجبور دارد در ینصورت قتل او بنا بر وجوب دفع ضرر و فساد
از بلاد و عباد بر امام لازم است **مروع** موجب عزل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و
اشتغال ملک و مال سلطانی چیست **توقیع** در ینولا ظاهر شد که بردبار گشت و دقیقها
گرانست ازین سبب سبک آمد بر ما اهتزاع اعمال از و انتهی و توضیح این **توقیع**
مبهم آنست که چون رد و دایع و امانات بارباب آنها نزد او متعذر است
لاجرم تولیت اعمال دیوان که در معنی حکم ودیعت دارد از و استرداد شد تا مرا ازین
استعادت که بر ما بغایت سبک و آسان و بر دبیار دشوار و گران بود سعادت

اخبار نمودن دیگری
کاری و نمودن

اعادت دوالع عادت نمایند مرفوع فلان عامل باقی دارد که جز بقایای سرکار چیزی از اسباب
دنیای فانی باقی ندارد و محصلان دیوان کار تقاضا چون نفس در تنگ گرفته اند توقیع
ارباب دیانات و ادیان بر خلاف کاوش دور از کار اصحاب کفایات سرکار دیوان
در تحقیق حقیقت حال او در وجوه عدم مال و منال تفحص شافی و کافی بجا آرند اگر مرفوع بسمت
وقوع داشته باشد از مطالبه در گذشته بحال خودش گذارند و از خالص اموال خاصه با موافق
همان مبلغ که از و بوصول نرسیده بصیغه صله بدو واصل سازند مرفوع فلان لشکری که
از غایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویشتن را بر قلب صفوف دشمن زده
آثار تجلد بظهور می آورد و لوازم نجدت و شدت بکار میبرد در هنگام تبعادت معهود
در معرکه حرب اتراک بمظان هلاک رفته بقتل آمد توقیع تخت مبلغ پنجاه هزار درم
نقد برسم اقامت ماتم با یتام او رسانند و مرسوم مستمر او را برایشان مقرر دارند اگر
از اولاد و احفاد مانده باشند و الا بخویشان و هوشنگان او واصل سازند مرفوع
موجب امر نهی و نفی فلان منهی از شغل انهای اخبار و قرب در بار حضرت توقیع
باعث آنست که اسماع ما را بر مردم فاسد ساخت انهی و تقریر این توقیع آنست که

مرتا ما را خباران تهی منشور مقصود کند بسبب فرط دروغ سخنانی از فروغ احتمال وقوع خالی افتاده
از غایت سبکسری او بی اصلی و سرسری ره واده بر سمعه ما گرانی نمود چند آنکه از تواتر
استماع خرافات بیحاصل و ترهات باطل در حق دور و نزدیک بد و نیک گمان بد کشیده بوده
خدا نخواسته نیت خیر بنیاد ما را در باره بلاد [illegible] از صلاح بفساد بار آرد مرفوع
بحد استحقاق فرمودند که فلان ستوده منش از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص
توقیع مرا این گفته آنست که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع میدهد و از آله
آثار آن زیاده بر توان امکان لامحاله میکوشند تا غایله تبعات و لوازم آن دریدار این کار
نرسد از دشمن و دوست و نزدیک و دور حق المقدور میپوشند مرفوع چه خبر میان
فلان نیکو شمایل و نازنین دلال او حایل آمده که بسبب آن اختلال بعد در بنای قربش
راه یافته توقیع فرط ادلال او موجب ملال ما آمده انتهی و توضیح ابهام این توقیع
آنست که نازش زیاده بحد اعتیاز که سرمایه ناز ادبود باعث افراط کاهش
در مراتب خواهش ما بدو گردیده چنانچه در امثال سایره واقع است کثرة الادلال الاملال
ارزی نمک بسیار شوری بار آرد و نزدیکی مفرط دوری ثمره بخشد مرفوع بحد اشتیاد فلان

~~سالارا با وجود ظهور کمال مرتبهٔ اطاعت و انقیاد معهود و اعمال اطوار عصیان و عناد معهود~~

داشته اند **توقیع** چه آن سست رایی که از فرط سخت رویی با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت
تن آسانی و توانی دعوی صلابت جبلی و تجلد طبیعی میکند و از اقدام کارها که
در عهدهٔ اهتمام او شود تن باعتراف عجز در نداده از قبول امر مطاع بهانهٔ عدم لیاقت
آن کار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او و در لباس اظهار تجلد و اقتدار
امتناع مینماید **مرفوع** فرمان نافذ خسروی در بارهٔ فلان لازم بآمدن دربار انفاذ و
اصدار یافته بود او ببهانهٔ تثاقل احمال و تکاثر اثقال از قیام و نهوض تقاعد مینماید
ازین راه راهی است که آمدن برو سخت دشوار می آید **توقیع** اگر آن سبکسر بعذر کثرت حوائج و
غواشی و گرانی اسباب و منسوبات تکاسل و توانی مینماید و حرکت با همگی علایق
بر وی عظیم و ثقیل می آید ما بعضی از و انتقام مینمائیم و بار سنگین از دوش او بر داشته
بسر تنها از و قناعت مینمائیم **مرفوع** عامل اعمال فومن در توفیر لوازم جد و اجتهاد
تکثیر مواد عمارت و زراعت آن بلاد بذل مساعی جمیله بمبلغی رسانیده که محصول ارتفاعی را
از قرار مقدار معمول سایر فصول مضاعف گردانیده **توقیع** دم نقد مبلغ یا نصف ازار درهم

بصیغه

بصیغهٔ صلهٔ انجمت ستوده بدان کار ازموده و اصل سال رانند بر رسم تضعیف بر مرسوم
مقرر او میفزائید و همگی قری و مزارع که از چهار سو بدان ناحیت پیوسته و اهل اعمال سابق
او نمایند تا مگر لواحق مزبوره را در معموری بمعموری مذکوره ملحق گردانیده و تقویت
حسن عمل او رعایای همگی اعمال قوی حال او بر عمال فارغ بال باشند **مرفوع** بسبب کدام
خیانت جانی و خیانت بانی امر والا باستیصال فلان والی و استیفای اموال او
بر وجه مستوفا در کمال کنجکاوی و استقصا صدور یافته **توقیع** بموجب عقل و
شرع بر سلاطین ذوی الاقتدار بحکم وجوب اضاعت منکر و اشاعت معروف
واجب است که همت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام مصروف داشته اموال خاصه
خود و عامهٔ مردم را از تلف و عالم لبوی صلاح آن صرف نمایند انتهی یعنی در صورتی که
بقای اموال در دست اصحاب نفوس شریره موجب فنای آرام انفس و خلل بنای
نظام آفاق گردد بر ارباب نفوس خیر ارباب وجوب دفع ضرر مستیقن یا مظنون ضرورست
آن بادی شرور را از تصرف در آنچه مبادی آلت باز دارند و سرمایهٔ تلف داور را
در مصارف صلاح عامه خاصه حفظ حوزهٔ ادیان و پاس ناموس نفوس و ابدان صرف نموده

قطع دین

همگی رایت یکتائی تمام با صلاح نظام جملگی باز آرند **مرفوع** از چه راه حاکم جرم ابعداوست
فلان که همگی ارباب اخلاص درگاه در باب دولتخواهی او و براستی گواهی میدهند بصدور
پیوسته **توقیع** از مخایل گفتار و کردار او آشکار است چون عداوت صانع مستلزم عداوت
مصنوعات اوست در این صورت لازم است که مخلوقات آنحضرت نیز دشمن باشد
دشمن خدا بطریق اولی دشمنی باده را که حافظ [illegible] ایشان است لازم دارد **مرفوع**
فلان درون خراب و برون آباد که از درگاه برای تحقیق حقیقت تظلم دادخواهان
بنواحی بلاد رفته بود بر موجب شهادت ثقاة بتحقیق پیوسته که بعلت قلت دیانت و
کثرت اخذ رشوت اغماض عین از زلت ظلمه نموده و بسبب اخفای ستمهای گوناگون
اینگونه بیداد ظاهر بتارکی بر مظلومان روا داشته **توقیع** آنکه سست دین بی دیانت
در دار دنیا از طرف ما بکشتن سخت سزاوار است و در آخرت من جانب الله بغایت مستحق
عقوبت بیشمار و خلود نار **مرفوع** بچه وجه فرمودند که نسبت ملکزاده بر سبیل حمایت
ودای حضرت رسالت بعد الناس **توقیع** بجهت بیرون قفس او از منهج جاده
رضای ما و جدایی گزیدن از پیروی هوای ما نهی و تقریر این توقیع آنست که چون بموافقت هوای

بطبع خود که مخالف حکم خرد الازم دارد از راه متابعت مقتضای رضای ما دوری گزیده و
بمشورت عقل صلاح اندیش مصلحت خود در فروگذاشت پیروی رویت و رای
دانش آرای ما دیده و پیدا است که نسبت اینگونه فرزند از تناول ادویه مضره و سموم مهلکه در پیش
بل در درجه سمت پیش است و پیوستن بامثال او از خویش و پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش
مرفوع از چه راه تشخیص فرموده اند که فلان شخص موسوم بخداجویی بسمت توحید متسم [illegible] کرد
توقیع از بهر آنکه هر آنچه بسمع او میرسد بدان ایمان می آرد ناشنیده و تبیین این ابهام آنکه
اینگونه مردی نادان که بر دفع شبهات اهل نزاع و جدال توانا نباشد و هر آنچه از دروغ و راست
جایز و ناروا مسموع او گردد بدون رد و توقف و تردد در عداد بودنی معدود دارد و بی
تحقیق و تمیز نیک و بد آن قایل گردد هر آینه از معاشرت معاشر محال گو ضلال خو گشته
از سعادت اقرار توحید [illegible] انکار آن گراید بلکه زود باشد که از طریق اعتقاد
بمبدا از وجود و ایجاد و منتهای مصیر و معاد [illegible] عدول نموده جوانمردی از سعادت دینی بهره ماند
مرفوع دولتخواهان در بازار موجب بعید در امر والا در باره دور نمودن فلان از حضور
بارگاه بل از نزدیکی درگاه درخواه مینمایند **توقیع** بسبب آنکه از روی خیانت از راه

رای درست کلاف ضدعه نایل شده انتهی و بسط انیمعنی آنست که آن زیانکاره پیوسته در مقام استشاره از متین صراط مستقیم رای صایب کناره گرفته و همواره از هنجار استوار رویت صادق بمکسور رفته و بیرهروی راه راست درست رفتاران یعنی مستشاران موتمن را از دست داده در رهزنی خیره داریس اهل استخاره مدار بر سلوک سبیل قاطعان طرق نهاده **مروع** بچه وجه امر عالی بلند ان ابواب منزل فلان والی صادر شده **توقیع** بسبب حبس نمودن او رسول ما را در درگاه خود انتهی یعنی چون آن مخلوع السعادت فرستاده درگاه خسروی را چندین گاه در دروازه ادبارخانه خود موقوف و محبوس داشته بود بلکه از امید بار وصول و راه دخول محروم و مایوس گذاشته در مضمون آن از روی وجوب مکافات بمثل بادافراه جسارات آن بی بصارت سفیه بدین مایه تنبیه ضرورت است **مروع** بر زبان حقیقت بیان رفته که فلان بسیار گو زود باشد که عثرت زبان که لازمه کثرت گفتار است او را در ورطهای بی پایان افکند **توقیع** بسبب گردانیدن او زبان خود را با هوای خود انتهی و تقریر این توقیع آنست که آن مرحوم که از قسمت شهامت و نباهت

همانا محروم است و بفرط سفاهت و بلاهت موسوم پیوسته کشش همت لیستش بسمت جاذبه طبع منجذب است و تصرف و تقلب قلبش با گردش اقتضای نفس و خواهش منش منقلب پیدا است که باز گشت صاحب انخلات سوای اقتحام مخاوف و ارتطام مهالک نباشد و از حکم بالغه حضرت امیر المومنین علیه السلم است لسان العاقل من ورای قلبه و قلب الجاهل من ورای لسانه یعنی زبان دانا بر آن کوی دل او واقع است و دل نادان بر آن سوی زبان او مراد آنست که زبان عاقل تا سخن بر دل عرض نکند و رخصت تکلم نیابد بحرکت جرات ننماید و دل نادان برخلاف آنست یعنی بمشورت خرد هر چه از دیدبه کفش بر آنش آید بر زبان خداوندان آید تا صلاح وقت از میان رود و کار بر زبان گراید در بیاب از آثار ارباب صدق اخبار و عصمت که دارد گفتار واقع است بدین مضمون که هر بامداد زبان با دیگر جوارح و اعضا خطاب مینماید که کیف حالکم یعنی چگونه اید احوال شما موجب خیر است یا نه همگی بیک زبان گویند که حال ما قرین خیریت و عافیت است اگر تو بگذاری و موافق این معنی ماثور است گر یک کلک عقوران طلقت فلتک زبان تو سگی است درنده اگر او را رها کنی ترا بگزند

همانا حکیم خاقانی شروانی همین معنی را عقد نمود نظم تیغی است زبان کشیده در کار

زین تیغ کشیده سر نگهدار خاصه که زبان سنگ گزنده است در حبس دهان از آن

فکنده است مرفوع سبب انکار شهریار این معنی معروف [illegible] معتقد

آن اندیشیست که هرگاه قسمت ازلی باعث فیروزی بر روزی مقرر باشد

هر آینه پادشاهان را در ماده اعطا و عطایا منتی زیاده بر سایر رعایا و برایا

نخواهد بود توقیع باعث این انکار آنست که صبا داد در وقت داد و دهش

بمقتضای منتشان آن اجرا ماده احسان زیاده در حق ممکنان کسب کمال

عدم شکرگذاری ایشان بخاطر گرانی کند مرفوع بچه موجب فلان مرد مقبل را

قبل از آنکه بنفس خود تحصیل غنا نماید یا آنکه عنایت شهریار ابواب اغنا بر روی

روزگار او گشاید در پله میزان اغنیا سنجیده اند توقیع بواسطه آنکه او در مایده

پادشاهی میدیدش از آنکه پادشاه شویم انتهی و تقریر این توقیع آنست که آن سنجیده مرد

آزاده هم در روزگار قباد پدر ما با وجود چندین شهزاده از روی کمال کارآگهی در ما

نظر استحقاق رتبه پادشاهی میدیدش از آنکه پادشاه شویم ازین رو ما نیز این مرد

صایب رای صاحب نظر را که بدین پایه گرانی قدر و مقدار بل بالاتر از آن ارزانی است

در مرتبه اعتبار اغنیا معتبر میدانیم مرفوع منت را لایق اسم فلان از جمله اعیان و

نامداران شهر و دیار در اعداد اعدای شهریار هست توقیع آن شقی مدبر پیوسته از باقی

عمر ابد پیوند ما و مدت دولت جاوید پایان خسروان آل ساسان از همگی اخترشناسان استفسار می‌نماید

مرفوع ثمره ذکر خیر گذشتگان از آبای والای خسرو و غیر ایشان بطریق تکرار و استمرار چیست

توقیع مقصود ما ازین امر خیر اتمام آنست که تا بقای عمر روزگار سرتاسر باقی ماندگان

بل همگی آیندگان از اولاد و احفاد ما و دیگر اعقاب بندگان خدای جل و علا در شتاب کار

اقتدا نمایند انتهی و ثمره اقتدا ابنا بآبای خود در ذکر خیر گذشتگان آنست که نفوس

ناطقه انسانی را بعد از نشأت در عالم برزخ خواه در صورت تعلق بابدان امثال و

خواه بدون تعلق بابدان روح و راحت عظیم و لذت و سرور بسیار از ذکر خیر و

حسن ثنای ابنای نوع انسان در ماده ایشان دست میدهد چنانچه اصحاب

نفوس قدسی و خواص اکمل افراد نوع انسانی حتی اعاظم انبیا و اکابر اولیا را بعد از

خلع خلعت ابدان و وصول بعالم قدس حصول انس تام بدان میسر شده چنانکه حضرت

خلیل الرحمان صلواة الله علیه در خلال فصول دعای خود استدعای این معنی نموده چنانچه
فرقان حکیم بدان ناطق است آنجا که از زبان آنحضرت میفرماید واجعل لی لسان صدق
فی الآخرین و تفسیر آن برین وجه است که بگردان مرا از برای من زبان آخر زمانیان تا بعد از من
بگفتار راست در حق من بخوش صیت و ذکر خیر و ثنای جمیل و آوازه نیکو در دنیا که اثر آن
تا روز رستخیز باقی ماند نهند هیچ امتی از امم نیستند که آنحضرت را دوست ندارند
و ثنا نگویند و به نیکوئی یاد ننمایند همچنین یکی از ائمه اهل بیت عظام علیهم السلام
بمبلغی معین در حق یکی از اهل دین وصیت فرموده بود که هر ساله بموسم حج در حلی
مواقف بآواز بلند محامد پسندیده و سیر حمیده آنحضرت بر شمارند و در حق آنحضرت
دعا و ترحم کنند و بگویند که کان علیه الرحمة کذا و قال کیت و کیت و له من الخصال الحمیدة
همانا از جمله نتایج و ثمرات این امر ازدیاد در رفع درجات محسنین و حط سیئات
مذنبین است چنانچه در اخبار مخبر صادق وارد است که شهادت چهل مومن بنیکوئی
در حق تباه کاران موجب آمرزش ایشان میگردد **فرع** موجب حکم جزم بانحراف جزداد
بر سقوط و وقوع فلان بمساقط و مواقع هلاک و بوار و انتهای عاقبت کار او بدخول نار

ایمان

کار کردن نامردم ریا
سمعت
کار کردن نامرد

توقیع اینحالت حقیقت حال و مآل اهل ریا و سمعت انتهی و تفصیل این اجمال آنکه
علت این حکم قطعی آنست که آن بد عاقبت بسبب قلت متانت رای و رویت
کثرت اغوای باطل بر خبث طویت بدترین حالتی که باعث خذلان دنیا و خزی
دار القرار بل علت زلت و ضلالت هر دو دار است یعنی ریا و سمع مبتلا و گرفتار است و
در مذمت این نکوهیده صفت که اقبح و اشنع سر تا سر شرور و ذمایم است این سیاق
خاص خامه این ضعیف قوی مسکنت است اگرچه ربا و ریا و زنا که اشنع امور و
افحش اشیا اند در صورت مشترکست ولیکن در حقیقت اثر این سه شر همان است
چه با وجود اینکه آن مانع اصل فیضان آن وجود است و این قاطع نسل عیش
اعیان وجود ریا در ظاهر شرک جلی است در باطن شرک خفی عیاذاً بالله لیاذاً
الیه منه و منهما **فرع** از سبب جرات و جسارت مجلسیان حضور خسروی
بجسارت صوری و معنوی که عبارت است از غیبت و عیب جوئی فلان مردود
انتهی و تقریر این معروض آنست که بکدام مایه استظهار در حضرت شهریار چندی
از نزدیکان قبات قرب درگاه در باب فلان از ارباب اعتبار در بار الواب

فرمودند

نکوهش و نیروهش عیوب کشودند و ازین غریب تر آنکه تمکین همکنان در صدد این امر دور از کار

توقیع بواسطه انحراف او از استقامت و انحراف ما از حفظ امر وی او انتهی و توضیح این توقیع

مبهم آنکه چون بظهور پیوسته که آن خیانت آیین از سلوک شاهراه مبین دیانت و دین انحراف جسته

لاجرم بموجب این جریمه عظیمه ناچار ترجیح جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف عنان

رعایت از جهت حمایت او تجویز نمودیم و از راه وجوب مجازات بمثل پاداش

خیانت او بترک نکهداشت امر او فرو گذاشت اعنه خوض همکنان در باب

تعرض هتک حجاب عرض او و مساهله و مسامحه فرمودیم **مرفوع** از سبب تقدیم فلان

با کمینکی او بر بوزرجمهر با جلالت شان سؤال مینمایند بجهت آنکه شیوه ستوده ملک دوستی

اشراف تقدیم ایشان است انتهی تحریر و تقریر این مرفوع برین جمله است که مقربان

درگاه در باب اقدام شهریار بتقدیم فلان ناشایسته با وجود عدم باعث و

حصول مانع از فرومایکی کوهر و کم مایکی نهاد و فقدان اصالت و قلت حالت بمثل

بوزرجمهر حکیمی عظیم المحل و عدیم المثل با کمال جلالت و فضل که جای غایت توقف و

تاسف است نهایت تحیر و تحسر دارند با این معانی نظر بملاحظه مقتضای شیمه کریمه

کرمنا

خسروی که بر داعیه اکرام اهل کرامت مجبولست باب تعجب همکنان درین ماده زیاده میکردند

توقیع بسبب آنکه تنبیه صحیح و سند ترین دواهاست انتهی تبیین و تتمیم این توقیع همانا

بدین سیاق توان نمود که این باب درین باره تادیب ارباب رعونت و اعجاب انفع سایر

ابواب است و تعجب این کروه دانش پژوه درین ماده بغایت عجیب نما و غریب سمات

چه این معنی که پسندیده ترین دواهای ادواء خود بینی است اگر بفرض محال جای تعجب خردمندان

هر آیینه استعجاب از خود بینی و اعجاب اهل حکمت و ارباب آداب از جودت تنبیه

چنین اندیشه ان خواهد بود **مرفوع** موجب منع و ابعاد فلان محتشم از قرب درگاه و بعد از

عزل صدمت ریاست خدم و سیاست حشم با وجود انتباه و استناد او بمبانی

کمال وثوق و اعتماد چیست **توقیع** بسبب اظهار نمودن او آنچه مذموم است از حقد انتهی و

تقریر این توقیع برین جمله است که چون بتازکی ناشایستکی او بسبب بروز مواد بعضی

از ذمایم اخلاق مکنونه از بغض و حقد و کینه دیرینه به ثبوت پیوست هر آیینه

تفویض خدمات مذکور دیکر سوان بدینکونه تیره درونی خیره روان بعد از ظهور آن

از راه کار بغایت دور است **مرفوع** در نیولا کروهی رعایا بدرگاه والا آمده ابواب شکایت

ازفلان دهقان کشوده اند که بفرموده قباد حفر نهری که بر اراضی ایشان میگذرد نموده

با آنکه استیفای حق ممر بر نهج مستوفی نموده اند بنابر ادعای وصول کثرت مضرت

باراضی مذکوره بدان راضی نیستند **توقیع** سلاطین عدالت آیین احیاء آیین ازمواد فواید

منافع کلی انام بسبب مضرت خاص و آفت جزئی دست باز نمیدارند چنانچه مقتضای

حکمت کاملهٔ حضرت آفریدگار گیتی جل شانه نظر بعموم منافع و مصالح عالم و عالمیان

منفعتهای بی منتها در نهاد آفتاب بودیعت نهاده اگرچه فی الجمله ضرری تابع وجود

فایض الجود آن افتاده **مرفوع** بچه دلیل فرموده اند که هرگاه پادشاه دادور دهش گستر از پاسداران

نگاهبانان خود جدا ماند هر آینه بچون و چون جدایی که در هیچ حالت از و جدا نمی گزینند

محفوظ و محروس گشته از کید اعدا در ضمان امان آنحضرت مصون و مامون ماند **توقیع**

بدین دلیل قطعی که پادشاهان عادل بمنزلهٔ ارواح عالم اند در عیب در مرتبهٔ اجساد هرگاه

روح از جسد منزع نماید شکی در بموت او نباشد انتهی یعنی مادام که حضرت آفریدگار

گیتی جل شانه بحکم حکمت کامله انتظام سلسلهٔ نظام عالم جهان و جهانیان خواهد هر آینه

وجود جهانبانی را که وسیلهٔ حفظ آن نظام و مایهٔ آرام گیتی باشد الابد ازو محفوظ دارد

مرفوع. علت سنجان امر نافذ باخراج ایشان از قفای فلان چیست **توقیع** باعث آنکه

از زبان ما نقل نموده آنچه ما انگفته ایم از آن سخنان که در آن ضرر عالم و فساد رعیت است

انتهی توضیح این ابهام آنست که آن تیر انگیز این سخنان دروغ مفروغ بر ما بسته که از آن

جز ابواب اتصال فساد کلی نظام کل نگشاید و از رسیدن آن بمسامع فتنه گران حرام

ضرر عام بخواص و عوام گیتی برسد **مرفوع** از چه راه امر والا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان

والی از تصدی اعمال ملکی و مالی هر کار عالی سمت اصدار یافته **توقیع** بسبب امتناع او

از نفاذ امر آنکه فراز مرتبه او دست او را از نفاذ امر هر آنکه فرود پایه او است ممنوع

داشتیم انتهی یعنی بنابر وجوب مکافات انواع جنایات بدکرداران با مثال آن چون

از امتثال مضمون مثال زبر دست خود سر باز زده لاجرم ما نیز بدین جریمهٔ عظیم امر نافذ

او را بر زیر دستان خود نیز از جریان باز داشتیم تا مگر چون شدت ضعف دوش

پس از قدرت و مرارت عزل بعد از امارت دریابد موجب آن از فرمان

واجب الاذعان زبر دست خویش سرنتابد **مرفوع** موجب امر بافراط مرزش فلان

دیرینه معتمد که آبا عن جد راه در آباد و اجداد خسرو کامگاری زبان زد خواص و عوام است

توقیع خلطه او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و ابله و رد او امر الطمش و قهر ما موجب آن شده انتهی یعنی فرط معاشرت و آمیزش او با مقهوران و مغضوبان ما که بنفاق منسوب و بسبب عدم اتفاق منکوب اند اگر چه از انجا است از سو و مذهب و حسن ارادت و تدین و کدورت صفای مودت باطنی نخاسته باشد لامحاله دلالت ظاهری بر سهل انکاری و سست کوشی غایت خشمگینی و غضبناکی ما دارد **مرفوع** بچه وجه تجویز صدور امر مطاع بالتقاع انواع شرور و ایصال اقسام نکال درباره فلانی فرموده اند **توقیع** بسبب انکه خیر حازی برداهر مال مراخیار و ابرار باز داشته **مرفوع** از چه رو فرموده اند که فلان منحوس از روح حق جل و علا بتحقیق مایوس است **توقیع** آن شقاوت کیش ما را باختیار خویش آثار شکر بی وقت و دت بنسبت به عباد و مرافت و رقت ایثار نموده اینگونه بی شکیبه و شبه از امید بخشایش عالم الحضرت بی بهره باشد **مرفوع** از چه راه فرموده که سبل متولیان امور عامه و داوس خاصه متصدیان دیوان مظالم انست که یکان یکان در مجالس احکام خود از همکنان جدا نشینند و در نواحی نشیمن خویشتن راه هجوم مردم سیماظ لمان مظلوم سیما ندهند **توقیع** حقیقت این امر حقیقی انست که ازدحام

در امثال

در امثال این مقام موجب قطع طریق تفحص و تحقیق اصول امور و مانع تعمق و غور افعال کنه اعمال و باعث غل و غش قلوب والا قو است **مرفوع** بچه دلیل در معرض بر زبان حقایق تبیان آورده اند که سبیل خردمندان است که بهیچ جهت دام فریب و غرور در راه اقران و اشباه خود نگذارند **توقیع** بسبب انکه بر موجب وجوب مکافات بمثل بخت خود دران دام نیفتند **مرفوع** در بیناب از ابواب اوامر خسروی کمال مینمایند که سزاوار آنست که بهنگام تفرق صلات بمردم بر فلان تفریق کلام مینمایند انتهی و تبیین این ابهام انکه هر گاه ابواب عطایای این درگاه که پیوسته بر روی همگی رعایا و برایا بسته است بر اهالی العیال مرسومات مستمره و مبرات جاریه احاد حشم و احضاد و نیاز کی گشایانید باید که بهره فلان جز مواعید امید افزا چیزی دیگر نباشد **توقیع** بواسطه انکه او کلام را در مقام کردار جای داده انتهی یعنی چون از ان ناشایسته کار در اوان کردار و میدان گیر و دار امری جز گفتگوی لاف و گزاف ندیدیم و سوای قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل نمی آید که بنجمان رضا اموز رجا امیر خورسند و خشنود گردد **مرفوع** بچه سبب فرمودند که فلان قدیم الخدمت سزاوار نهایت مراتب سارت و بندگی است انتهی یعنی فلان بنده دیرین که پدر بر پدر

داغ بندگی بر جبین و کمر پرستاری در میان دارند با وجود عدم ظهور عصیان چگونه سزاواری
انواع آزار و بیزاری بر دو حکم فرمودند **توقیع** بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت و
بهادر ده تربیت ما با وجود این مرتبه احسان از اندیشه اساءت ما غفلت نمی ورزند
انتهی یعنی آن خسران زده ناسپاسی و کفران که در معنی اشد انواع کفر است در مقام
برآمد مذمت همت از حقوق احسان ولی النعمت حقیقی حق اسارت بجا می آرد
باآنکه ارواح و اجساد آبا و اجداد و تن نیز بتقویت نعمت عدل و احسان دولت کده
آن سلطان تربیت یافته از بداندیشی نیکخواهان آن دولت غفلت نمی ورزد **مرفوع**
از موجب این فرموده که بر ملوک نگاهداری و پاسبانی اسرار و انفس خود از اصحاب
شره و حرص واجب است سوال نموده میشود انتهی تقریر و بیان این معروض بدان وجه است که
حقیقت بر دهان درگاه درخواه کشف غطا و خفا از سر این فرموده شهریار دارند که
بر عامه ملوک خاصه پادشاهان جهانگیر لازم است که نقود اسرار مکنونه خویش را مانند نفوس
نفیسه خود از خداوندان طبایع خسیسه یعنی ارباب حرص و طمع و اصحاب آز و
شره باحتیاط تمام نگاهدارند **توقیع** سر این معنی آنست که جواهر اسرار عظیمه ملوک که سرمایه

باعث

باعث حفظ ابدان و نفوس و اعراض و ناموس همگی اهل آفاق است از رازهای نهانی
سایر اصحاب انفس کریمه باخفا و اسرار اولی و انسب است تا بسبب خباثت
طبایع آن اراذل زخارف دنیه دنیای فانی فروخته نگردد **مرفوع** بچه دلیل فرموده اند که
واجب است که میانه عاجز و کافی در مرتبه موجبات وی و تکافو العمل ننمایند
انتهی تقریر این اجمال آنکه سبل والیان و لایات آنست که بمقتضای کاردانی و
معامله فهمی عمل نموده نخست مراتب هر یک از کارکنان و عاملان بنظر درست
درنگرند و میان همگی متکفلان اشغال از کافی و عاجز و کارگذار و بیکار بمقدار تفاوت
اقدار ترجیح و تفصیل نهاده قطعا تسویه بکار نبرند **توقیع** ازین راه که نقصان حکم
این تسویه گمان فضل بخود برده خویشتن را قدری و مقداری مینهند و کاملان از آن رهگذر
خودداری کرده تن بکار با در نمیدهند و بضرورت از بیمعنی در هر دو صورت بی خلل
در بنای پیشرفت امور افتاده آبروی کارها بریزد و رونق از کارخانه روزگار
برخیزد **مرفوع** از موجب این امر سوال میرود که فرموده اند که از لوازم حزم ملوک آنست که
چون کارها بایسته کاران اعمال فرمایند باید که تا دیگری که متوجب و مستاهل آن

کارها باشند در خاطر داشته باشند انتهی یعنی بچه وجه از روی حزم فرموده اند که بر سلاطین
دوربین از راه حزم واجب عقل است که هرگاه تولیت عملی و ملکی و مالی بکاردانی
تفویض فرمایند برای استظهار پیشرفت آن کار دیگری را از اهل کفایت و درایت که
با اصابت و اصالت رای و رویت اشتهار داشته باشند چنانچه از روی
استعداد و استحقاق متکفل آن شغل توانند شد پیشتر در نظر پایه نگر داشته باشند
توقیع چه اگر حادثه رو نماید و کسی نظیر او نباشد لامحاله کارفرما در آن حالت محتاج گردد
برفع وضیعی یا تشریف خسیسی در آن صورت بدان ماند که باختیار عقابی از دست بدهد
از سر اضطرار ذبابی بجای آن بکف آرد انتهی تفصیل این مجمل آنست که بر تقدیر
مقتضای قدر مقدر و قضای ممضی اورا امری ناگزیر رو نماید و نظیر او عمل داری
کافی بتکفل آن شغل خطیر که تاخیر بر نتابد ناچار بجای آن کارگذار شایسته بگزیند
بنا بر بلندی نیازمند گردد که بسبب سلوک ناهنجار او که از نقص و زلل خالی نباشد
انواع وهن و خلل در بنای عمل راه یابد مرفوع از کدامین حرکت مالیه
فلان سالار خدمتکاران و معتمدان دیرینه استنباط نماید و لشکرهای شهریار خواهش

روزگار

روزگار دولت دیگری از اولیای عهد دولت خسروی فرمودند توقیع از بنکه در باب
انعقاد امر تبعیت ولی عهدی کمال مراتب استعجال داشت انتهی یعنی آن سست عهد
از فرط سخت رویی همواره درباره متانت حبل پیمان ولیعهد دولت و استحکام عقد
عقده تبعیت او ساعی و داعی بوده استعمال این رای را در نظر عاقبت بین ما بر سبیل وجوب
استعجال ترین مبداء او انمودی اگر چه بحسب صورت بر نیک اندیشی دولت ما و خیرخواهی دولتخواه
پر دلالت دارد و بیک وجه از بدسگالی باطنی نیت مرفوع سبب صدور این از فرموده
چه بود که ظهور مراتب صفای عقیدت اولیای دولت در مرتبه باید که با ظهار آن نیاز نمی گردد
توقیع ثمره این شجره ثابت الاصل ثابت الفرع آنست که هرگاه در مقام اثبات این
بر خلاف عادت معهود از تباین بینه و یمین غنی بلکه از دوی نیز مستغنی باشند بنابرین صورت
بضرورت در مقام اخذ عطایا از وساطت تعریف معرفان و وسیله شفاعت
شفیعان بی نیاز خواهند بود مرفوع در معرض بیان حقایق فرموده اند که دعا در حق ملوک
عادل اگر چه بظاهر خاص ایشان باشد در حقیقت شامل عموم رعایا و برایا است توقیع
ازین رو که ما مانند ارواحیم و رعایا مانند اجساد انتهی تبیین و تتمیم این توقیع مبهم

چون زمرهٔ ملوک دادگر دودمان گستر اجساد عالم را بمنزله ارواح اند و جملگی رعایا در مرتبهٔ اجزا و
اعضای آن اجساد و مقرر است که قیام اجساد بقیام و قوام ارواح منوط است لاجرم دعای
کل بعینه دعای جزئی خواهد بود مرفوع بدست آویز کدام مرتبه زیاده بر این امر والا
دربارهٔ فلان از اعیان دولت صدور یافته که پایهٔ قدر و مقدار او را از آنچه هست فروتر دارند و
دست قدرت او را حتی المقدور کوتاه دارند توقیع از راه ارادهٔ عروج زیاده
بر مدارج علیا و وصول مراتب والا که حصول آن و پایهٔ بالادست نه در خور پایهٔ او است چنین حکم شده
از این بالاتر آنکه این پایه ترقی بتوسل اظهار تنزل از درجات قدر و مقدار دولت و
اولیای تقلیل مراتب اقتدار اولیای آن در نظر بیش بانگ دارد مرفوع
غور در حقایق اسرار از روی استبصار استکشاف دلیل این معنی می‌نماید که خسرو فرموده که
قوام ملک و دولت بحفظ و وفور اموال و جنود نیست توقیع بدین دلیل که با وجود اموال
جنود بدین و دانش محتاج اند چه این هر دو مشید و مؤید ملک اند انتهی تقریر این توقیع
آنست که پادشاهی با وجود حصول اعداد و اموال بهیچ وجه از استحصال دین و دانش
بر وجه کمال مستغنی نیست چه این دو امر جلیل القدر مؤسس و ممهد اساس ملک و حافظ و

مصلح مزاج دولت اند از عروض مفاسد و اعادهٔ آن از فساد تزلزل و اعوجاج به
بصلاح ثبات و استقامت مرفوع بنا بر مقتضای اطاعت امر مطاع پادشاه کامکار گردون
شهریار در باب اصدار فرمان متضمن تنبیه و تذکیر مهبود وزیر که ابواب رادات بحسب ظاهر
مفتوح میداشت و بزوال میرود که فرمان عالیشان بجهت مضمون صدور یابد توقیع فرمان نافذ
بدین مضمون انفاذ یابد که مهبود وزیر را بهر وجه سود حال و بهبود عهد استقبال در دل
کار بستن انسب و اولی است که وزرا بمنزلهٔ لباسهای ملوک اند که از خصوصیات آنها
قیاس نیک و بد خصایص ایشان میتوان نمود انتهی تبیین این ابهام آنست که بر آشتگی
ظاهر وزیر نمودار آراستگی باطن پادشاه است و زیور عادات ملکی و خصال ملکی که
از دلایل سعادات ملکی است چنانچه حسن و قبح کردار و گفتار دستور دال و استکشاف
اعتساف شیوهٔ روش او با نزدیک و دور برهان حسن سلوک و سوء سیاست ملوک است
بر موجب این قضیهٔ مرضیه گفته اند که بر وزیر دانا واجب است که چندانکه توانا باشد
برای پاس ناموس دین و دولت و حفظ صورت ولی النعم ملک و ملت جراحت ظاهر و
باطن خویش نماید تا بدین سبب در دنیا و عقبی معاتب و معاقب نباشند مرفوع بچه وجه فرموده اند که

لزوم شکرگذاری و سپاسداری ملوک بسبب دفع انواع آفت و رفع اقسام مکروه

از موجبات مخافت ازالت آن بر ذمت همگی رعایا و برایا از وجوب النسب و اوجب است

از ایصال مطلوب و اعطاء مرغوب **توقیع** مطمح نظر حقیقت نگر درین قضیه آن است که

از نتایج عطا و جود و ثمرات وجود ملوک آنچه در ظاهر و باطن بعالمیان میرسد

باعتبار قدر و مقدار متناهی و محدود است و آنچه از آثار افضال و اجلال آشکار و

نهان پادشاهان در ضمن بازداشت مکاره و مصایب و نکایت آسیب حوادث

نوایب از آیات آن بانان وصول میابند در حسن ذاتی و نیکوی واقعی حدی و نهایتی

در نفس الامر ندارد **مرقوم** بموجب صدور که امین خیانت بر تو نظر عنایت از فلان

دریغ باز گرفته سزاوار اسقاط از پایهٔ والای وزارت و بالا تر از آنست **توقیع** الفلان

آن شخص را ای بیت رویت بسبب تقویت زیاده در ماده توقیر کمال ضعف و

وهن در بنهای پیشرفت کارهای برکار راه داده چند انکه از سلوک مناهج اد

مواد توفیر و تکثیر ارتفاعات عقار و ضیاع و محصولات آن بلاد و بقاع انقطاع

پذیرفته **مرقوم** عامه در باب تعظیم و تکریم فلان با وجود عدم باعث ترجیح و تمیز از قدم نسب و

لم

کرم گوهر توقف دارند **توقیع** چون تشریف و تمجید جدید سلطانی نازل منزل نسب قدمان است

هر آینه فلان از اشتباه او از امتیاز بشرف و دیرینه بی نیاز اند انتهی تتمیم المقدمه آن است که

مراد از افراد این نوع عالی خواص و مزایای نفسانیست که در حقیقت بمثابه

فصل نوعی آن نیست چه لطافت اصل و شرافت نسب فی الحقیقه گوهر

نزین است نه جوهر ممیز و گرامی داشتن ملوک دور خردمند و درشت کانایه

سرافرازی را بمقتضای فضایل نفسانی و خصایل ملکی وانیست

نه بودن فلان ابن فلان و بر مرکز این محیط دایر است مثل سایر کن عصامیا و لا تکن عظامیا

یعنی خویشتن را بنفس عصامی خود که عبارتست از نفس متصف بکمالات علمی و

عملی و عزیز و گرامی ساز نه بمنتسبی توده استخوانهای فرسوده یعنی آبا که گذشته

اند و این عصام نام حاجب نعمان ملک عرب است که فی نفسه کمال سرافت

ذاتی و کرامت خلقی داشته و لقبها او ست که نفس عصام سوّدت عصاما

علمته الکرمه و لا قدا اما همانا ارث بمعنی حقیقی نموده حضرت امام بر حق و امیر

مطلق علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه الی که بموده التشریف من شرفه السلطان

شرف

یعنی تشریف آمدنت سلطان او را بسبب تشرف نفسانی او گردانید ازین عالم است تقدیر

مامون عباسی بقوی عبد الملک اموی نحن الزمان من رفعناه ومن وضعناه اتضع یعنی

ما هم مراد از انکه میگویند زمان چنین یا چنان کرد هرکرا ما بلند مرتبه کردانیم رفیع القدر

گردد و آنرا فرو گذاریم وضیع الشان و پست پایه شود مرقوع فلان با زرگانی پیشه

در منزل خویش بروی شیوه نکوهیده اهل لهو و طرب پیش گرفته چندانکه این امور

ناپسندیده را دانسته و دیده از همگان نهان میدارد توقیع اگر این اعمال را

در جوار بدین طریق بجا بیارد جای آن دارد که همگی مردم برین سبیل باشند انتهی

یعنی اگر هر نابکاری از جمله جمله و زمره فجره در عدم اظهار و اجهار فسق و فجور خود

این مرتبه نفاق شوق فسوق بر و تیره آن تیره ایام سلوک نمودی هر آینه راه

معاقبت ملوک و ابواب مواخذات ارباب حساب در همه باب مسدود بودی

مرقوع فلان عامل با وجود عدم ابتلا و آفت کری خود را همانا از روی حیله کری

بناشنوایی اشتهار دارد توقیع آن مسکین را درین باده تفاوت زیاده

اعنی سبکی ثقل سامعه بر خویشتن پسندیدن پسندیده است و تادیب و تنبیه او وجود کل

نهایت

نهایت در بلیه اظهار بلاهت تجویز سفاهت نایسته مرقوع فلان قاید از طغیان ماده

عصیان بر آید کشف قناع ترک طاعت قناعت نمینماید بلکه نغمه خارج آهنگ اراده

یعنی و خروج از پرده بیرون میسراید توقیع فرمان ما فلد باز دمران ما فرمان بر که سر

طغیان شور و شر هست اصلا در یافت با باعث سر براهی بیراهه روان

وادی تباهی گردد مرقوع چون فلان نایب مهاد زبون کاتب دیوان بر سبیل تکرار

ردی طلب و راه بار درگاه شهریار یافته ازین رو مهاد زبون گرفته خاطر برا کننده در کمی

توقیع همانا مهاد زبون را نا امید اند که مردان گاهی کار را در کار نبوده کار ما برای

نظام برخی از مهام حضور موجب فر خواندن او ست امری دیگر از امور دیوان

مرقوع بهرام خویش و ند خسرو با آهنگ سیر و صید در نیولا از درگاه دار الطواف اطراف

از جای دار الملک از جای خود بر آمده انتهی یعنی باندازه شکار اندازی و بهانه

تماشای متفرجات مطلق العنان شده و بحکم احتمال قرب و قوع بد اندیشی که

لازمه نزدیکی نسبت خویشی است اهمال و امهال او از راه رعایت حزم و

احتیاط بغایت دور است و عدم از خفای عنان او بسبب همین معنی در هر صورت ضرور

توقیع چون خورشید بی صد در کوته اندیشی مانع تفرج و تنزه خویشتن نمی شاید مادام که از بهرام
بی اندامی رو نماید او را از موجبات مسرت و التذاذ خود باز ندارند مرفوع
بزعم عامه اولیای دولت از اعطاء صد بدره نقد و هشتصد نفر از جنس ستور و بقر و یازده
هزار راس گوسفند بصاحب مرز میبایستی تا مگر از بغی و فساد بشاهراه اطاعت
انقیاد گراید و بدین سر رقبه خود سری از ربقه فرمان بی نباید و بس عظیم و ضعف قوی
در اساس ناموس سلطنت عظمی راه نمییابد توقیع هر آنکه بدین سرمایه حقیر تسخیر آن سر خطیر و
بندگی سرکشان آن سرزمین سپهر نشان و استعباد آن راد مردان آزاده پیش نهاد اراده
سازد همانا تجارتش رایج آید و کفه ترازویش راجح نماید مرفوع جمهور عوام عموم سماحت
کف جواد ملک را که خواص و مزایا آن مستوفی راحت سریر رعایا و هر آیات مترفه
اوایل درجه اسراف میدانند توقیع همانا معلوم این کس نیست که هر آنکه حق
از حق خود محروم گذارند او مالک آن مال نیست زیرا که آن مال برای او بهره و ثبات
بقا دارد مرفوع والی ولایت ازمنه درخواست موجب کثرت ستایش
ملک در باره ملوک باستان مناعت ترجیح خسروان عهد ماضی بر سلاطین عصر باقی مینماید

توقیع والی بداند که هر آنکه بحق ماضی وفا نموده در بزرگ داشت اطراف بزرگان گذشته
فرو گذاشت نماید لا محاله در نگاهداشت حرمت و حفظ ما فی و ادای حقوق
نعمت ایشان بر وثوق نماید و از نرجای خشمند رعایت جانب از سایر اقارب
اجانب بعد از خود بنا مرفوع همگی اهل شهر و دیار مساعی شهریار را در باره گروه
یهود که بدشمنی دین و دولت منسوب اند و بذلت و مسکنت عالم بالا منکوب ناپسندیده
می بیند از دور خواه قطع مواد مداد بل التماس طرد و العاد ایشان از بلاد ایران شهر
میدارند توقیع ایطالیه دیر گاه است که درین درگاه در عهده تعهد و پناه تفقد
دولت خسروان بوده در ظل حمایت و رعایت ما نیز آسوده اند همانا مستحسنان امثال
این آرای قبیح که در حقیقت قبح آرا اینند از آن غافل اند که اینگونه صلاح
محض فساد ملک و عین عیب و شین ملوک است مرفوع فلان سپاه سالار
از سلوک شاهراه اطاعت شهریار بانحراف عصیان و اعتساف طغیان
مایل شده مواد سعادت آسمانی بانقطاع پیوسته توقیع همانا از آن نقاوت
نصیب که نصاب نقص اطاعتش بکمال رسیده مرفوع شکوه گیران هنگام

بازگشت بر خیل آزادی سپهبد که بر خیل بندگان نیکو عقیدت گذشته طغیان ماده
عصیان زیاده بدو منسوب میدارند **توقیع** اگر اثری از صحت با این خبر باشد هر آینه
آن سپهبد بهمت خاصیت نیت بدیهم بر دست یکی از زیردستان خویش بسیف مسلول
بغی خود مقتول خواهد شد **مرفوع** برخی از اهل بصارت ناقد و بصیرت نافذ اختصاص
دادن فلان نا آزموده باطن را بدون امتیاز ظاهر ترقی مراتب خواص مقربان درگاه کار دور از
صواب میدانند حال آنکه در زمان ماضی بعهد قباد از خورسندی و رضامندی نداشتند
بلکه ناامین و بهراس بودند **توقیع** این ستوده سیرت آزموده سریرت در عهد قباد
حق بندگی خداوند خود در لباس رعایت صلاح دولت و پاس ناموس ملک و دولت
ادا میکرد و باظهار دوری معنوی و دوری از ما بیدر ما تقرب میجست ازین دست
آزادمردی را درخور انواع استظهار و اعتماد و سزاوار کمال اعتبار و اعتماد باید شناخت
مرفوع مهرک از بندگان قدیم الخدمت بر زعم خود استیفای همگی حق خدمت دیرینه
نکرده با وجود آنکه شهریار در ادای حقوق خدمات همه خدمه بر عامه ملوک
خاصه آبای عظام تقدیم نموده **توقیع** چون مهرک بنای اعتماد بر عماد خدمات سابق
بنود ما

نهاده

نهاده با وجود تقصیر خدمت در زمان لاحق حق بندگی ناکرده نیز میخواهند هر آینه برای تنبیه
او و سایر مقصران مرسوم او را بدیگر پرستاران که در هیچ جایی خود را در پرستاری خالی نمیگذارند
نامزد فرمودیم **مرفوع** بچه دلیل بر سبیل تکرار میفرمایند که وفای ملوک بعهود خویشتن
نیمه ظفر است بر دشمن **توقیع** چه عذر که ضد وفاست موجب عدم وثوق اولیای
دولت بموالات میشود و جد و جهد اعدا در محاربه بسبب ناامیدی از مصالحه دو چندان
میگردد و یک تن کوشنده با امیدواری بهتر است از جمعی کثیر از ناس با وجود
یاس انتهی بنا برین مقدمات وفای پادشاهان باعث تضاعف اعتماد دولتخواهان
بر ولا و وداد خواهد بود و علت اطمینان قلوب همگنان به ثبات اساس
مصالحه و معاهده و موجب قلق کوشش دشمنان خواهد شد این دو صورت
بضرورت غلبه طلب بر فیروزی شدن فیروزی نتیجه بخشند **مرفوع** باعث تغیر رای
شهریار از خشنودی و رضا بکراهت و بغض درباره فلان عملدار چیست بحکم
از مخایل کردار و گفتار بلکه آشکار میگردد چیست **توقیع** آن مکار [illegible]
توفیق اعمال همواره بتقدیم معذرتهای ناپسند اقدام مینماید **مرفوع**

مکرر بر زبان حقیقت بیان شهریار میرود که سزاوار دانا آنست که بر امثال و اشباه خود
چون بغضب پادشاه در آید بهیچ وجه شماتت روا ندارد توقیع موجب نهی از این امر
منکر آنست که بهنگام وقوع در مثل آن بلیه شماتت دیگران در باره او بموقع خود
نباشد و بدین سبب مصیبت دوچندان نگردد مرفوع بچه موجب شهریار انکار
منکران تشریف و تقدیم خسروانه را در حق جمعی که شرف ماضی و مجد قدیم ندارند
منکر و ناپسند میشمارند توقیع درین امر مطمح نظر دوربین ما آنست که در ماده امتیاز
پدران ایشان تشریف زیاده بملامت بار دیگر باز نگردد و بیش از آن که جلالت پیشینه
اصالت دیرینه داشته باشند مرفوع همواره در مجاری کلام بر زبان خسروی جاری میشود که
ستم نومیدی بر امیدواران تصدی اعمال و اشتغال خود روا مدارید توقیع بواسطه آنکه
ظلم از آن شغل باز نگردد انتهی در بعضی از نسخ بجای لفظ عن درین توقیع که لیلا
یرجع الظلم عن الشغل لفظ علی واقع است بنابر نسخه اولی ظاهر امر اداء آن با
جوری که بیم وصول آن باعمال خود از خیانت عمال امیدواران اعمال داشتند
بسبب بی مروتی درباره ایشان مبادا از آن اعمال شما راجع گردد یعنی عواقب وخیمه آن

نیما

بشمار آید نکاهد و در صورت نسخه علی همانا معنی این باشد که ظلم مظنون که خوف سریان بر کرد
آن شغل بدگو داشتند مبادا ابهام شغل باز گردد یعنی شماتت چه مال اهل رجا بسبب
احتمال اصابت خطر خسروان بفروغ آن شغل مبادا یکباره اصل آن شغل را
بر باد برد مرفوع بچه دلیل فرموده اند که متکفلان اشغال ملک و مال چون فرمان اموال
خویشتن را از وجوه خیانات آگنده سازند گویا معدهای خود را از سموم انباشته باشند
توقیع بجهت آنکه بقای آن مال و بقای حیات آنها بمقدار بقاء حاجت باشد با آن
انتهی مبین این توقیع ابهام تضمین آنست که کارفرمایان آن اعمال که خیانت در حق
ایشان روا داشته اند هر نفس و مال آن خائنان چندان ابقا کنند که بدیشان محتاج باشند و
چون بی نیاز شوند هر دو را در معرض تلف آرند و وجه مشابهت این بدان آنست که
چنانکه مدتی باید که زهر در معده بماند تا آنگاه اثر آن پدید آید همچنان عدم تاثیر سم خیانت
در مال و نفس خائن و بقاء آن بمقدار مدت نیازمندی باشد و تا آنگاه که وقت استغنا
از و در آید در حال اثر خود ظاهر نماید مرفوع بچه وجه فرموده اند که فلان منهی که انهای اخبار و
اطلاع وقایع فلان ناحیت بدو مفوض بود شگفت نباشد که درین زودی محتاج آن شود که

در حجر

٥,٤

دیگری در بارگاه ما نام او برده خبر او بعرض ما رسانند **توقیع** ازین باب که طرق اخبار
اخبار از ما منسد ساخته انتهی توضیح معنی این توقیع آنست که صاحب بریدیعنی منهی
مذکور از روی سست رایی و کوته اندیشی از بیم یا امید بولاة و عمال ولایات و
اعمال متعلقه بشغل انهار و چندان مسامحه و مساهله درین معامله بکار برده و تا حدی
تقدیم خدمت ابلاغ اخبار را بتاخیر انداخته که راه پیشرفت کار در امر خویش تنگ ساخته
چنانچه رفته رفته سررشته اند شد روزنامههای اخبار ان سمت سمت انقطاع پذیرفته
چندانکه کار بدان مقام کشیده که بجای او منهی دیگر باید تا مگر خبر او بدرگاه و الا اطلاع نماید
مرفوع بکدام دلیل اکثر اوقات میفرمایند که ملوک را در هر باب طرق ابواب مختلفه
میبایست و راه رعایا من جمیع وجوه واحد است **توقیع** بواسطه آنکه راههای آرای
ملوک در تدبیر پراکنده است موجب افتراق اسباب صلاح و سداد رعیت و رعیت را
غیر از طاعت چیزی نیست انتهی توجیه توقیع آنست که طرق امور سلطنت بازر وی
تعدد و تکثر وجوه تدبیر ملکی و مالی و تشعب و تفنن جهات سیاست رعیت و سپاهی بهمانا
غیر متناهی است و سبیل همگی رعایا و برایا سوای سلوک طریق اطاعت ملوک

امری دیگر نیست **مرفوع** بچه وجه فرمودند که از زبان فلان قلت و لیکن آن اوداینه میشود
انتهی یعنی از چه رو در معرض بیان حالات مردم فرمودهاند که کمی پایه گوهر دکوتهی پایه و
نظر فلان از بسیاری سخن مصرفه و درازی زبان او پیداست **توقیع** بواسطه آنکه بزبان
خود اظهار نموده آنچه ما در پرده بدان امر کرده بودیم نجاب در باره او ازحجاب او
انتهی آنچه در باب او بحجاب درگاه گفته بودیم از منع بار او در دربار جابر کمی بصر
بصارت بزبان خود در هر انجمن اعلان و اظهار آن نموده **مرفوع** نظر بچه مصلحت
فرموده اند که اغماض عین در باب فلان شایستگی ندارد انتهی تفصیل این مجمل آنست که
تغافل و تجاهل عارفانه در حق فلان لطافت گوش جهالت کیش سودی ندارد و
چشم پوشی که بنور بصارت اهل بصیرت دوراندیش انفع ادویه اصحاب
ف و ابنیه بنات است او را اصلا با صلاح نمی آرد **توقیع** بواسطه آنکه علم او بعلم ما
بنفاق او حاصل است انتهی توضیح این ابهام آنست بسبب علم بعدم اصلاح حال
فاسد ان مجمع مفاسد اطلاع او بر اطلاع ما بخبث جبلی و نفاق ته دلی او است که
مرفوع از نسب مبارزت شهریار با دشمن بنفس خود سوال میرود انتهی توجیه این مرفوع آ

چون دانایان درگاه افراط میل و انحراف خود را از استقامت صراط حزم و احتیاط
باعث انحراف هر آینه تهور و تجاسر از راه عاقبت بینی بغایت بعید دانسته‌اند و مبدا نمیدانند که
دور اندیشی نظر و جام نگر شهریار اشیا فرو دیده این طور امور را ناپسند خرد خرده‌دانان
میدانند پس از چه دیده و دانسته خلاف فهمیده و نگریسته عقل تجویز فرموده میشود
توقیع چون آوازه اظهار دلاوری ما در سراسر آفاق اشتهار پذیرفته و در نفس دوست و
دشمن افراط صولت و صلابت و کثرت سطوت و مهابت نفس ما قرار گرفته
هر آینه جمعی از بداندیشان که خاطر ایشان از ما جمعیت داشته و از اندیشه پریشان
گشته از ما حساب تیمار خواهند گرفت و خاطر خیرخواهان که در هر صورت خواهان
خیر ما میباشند بهمه معنی از کید اعیان المعیشان دیگر خواهد پذیرفت و قواعد دین و
قوام دولت بدو جهت از سر نو استقامت خواهد یافت مرفوع باعث امر
باخراج فلان از زمره خواص اولیای دولت چیست توقیع برای اینمعنی که نفایس
جواهر اسرار نهانی ما را بخس اموال دنیای فانی بدشمنان دین و جانی ما فروخته
مرفوع بعلت کدامین زلت امر والای شهریار صادر شده که فلان محتشم را در انجمن ندمای شهر و

دیار گوبلوموکشان بگردانند توقیع در همگی محافل عوام و خواص اظهار امر و دور از کار
آمیزش و معاشرت با ما در خلوات قرب بسم معاشر ندما و خاصان نموده تا گر
بسبب استحقار نزدیکی و استخفاف نزدیکان با خللهای خالی و مالی در بنای امور
ملکی و مالی راه یابد مرفوع بر موجب فرمان خیر و فلان عملدار را که از اهل دربست و
کفایت است بچه موجب از تولیت همگی کارهای سرکار باز داشتند توقیع آن بد
فطرت بشت نیکو نیست از مکاسب خسیسه که از اکتساب آن ملک نفوس نفیسه
آن فی است و بهیچ وجه توجه بدان از روی عقل و شرع روا نیست جایز داشته
مرفوع سبب ازالت اسباب قدرت و حالت و علت قلت قدر و مقدار
فلان محتشم از نزدیکان بساط قرب شهریار بعد از کمال مرتبه اعتبار و اقتدار چیست
توقیع آن تهی مغز از بری اسباب مکنت و وسعت و دستگاه ثروت که اجزای زندگی
ظرف طاقت تنگ بایکان بر نتابد بتوانایی خویشتن بر ما مباهات نموده بدین روش
باشجار [illegible] عوایت نموده مرفوع باعث امر عالی باسقاط فلان والی
از رتبه خود و مرتبه از غایت هبوط و انحطاط پایه فروتر از آن نباشد چه باشد

[illegible]

توقیع بدین سبب که با وجود عدم نجابت ذات و اصالت نژاد و فقدان استحقاق و
استعداد ترقی بپایه عالی از درجات مفاخر و معالی که مرتبه از ان بالاتر
بنظر در نیاید بدل و الا تر از ان متصور نباشد در نظر داشت **مرفوع** سالار پاسبانان از موجب
عزل بر دو نیابت خود بقصد استبصار استفسار مینماید **توقیع** تولیت عمل موجب طغیان او
شد و این مایه فقد دلالت بر فرومایگی و اصالت او میکند انتهی توجیه
این توقیع بوجه وجیه انست که اصابت مرتبه نیابت که موجب نسیان احوال
گذشته او گشته موهم عصیان اوست چه انحالت که جز بر بدی گوهر و فرومایگی
نسب دلالت ندارد از روی نقص او را بر صدور تمرد و طغیان خواهد داشت **مرفوع**
چه وجه فرموده اند که در باطن صفوت مواطن ما از مجلس حضرت فلان کدورتی که بمرتبه بغض و
کینه کشد متمکن گشته **توقیع** چه مشاهده میشود انچه در باب ما از نفس بد اندیش
در باطن خویش دارد انتهی تحریر این تقریر انست که انچه ان نفاق پیشه از بدخواهی ما
در مکامن باطن خویش نهفته ظهور ان بگواهی عدل دل در درجه ثبوت شده و معاینه گشته و
بهمین سبب انگه نهاد صافی منشان بالذات اقتضای نفس تیره درونان میکند

ارام

از چه راه امرو الا بیست ساقش مرتبه قدر و مقدار فلان محتشم سمت امیدواریافته **توقیع**
ان خود رای خمول و گمنامی خود را که قبل از شهرت و ثروت و کامیابی داشت همانا دیده و
دانسته فراموش کرده شیوه مردم ناسپاس خویش ناشناس پیش اورده **مرفوع**
سبب عزل فلان والی از عمل چیست **توقیع** موجب ان نیست که محال ولایت ان نابکار
قبل از تولیت او اباد و اباد بایسته بود اما چون تفویض ان شغل بقصد اصلاح فاسد و ترویج
کاسد بدان مفسد شده بود او بر موجب فرموده عمل ننموده عقوبت عصیان
را بر خود ارزان کرد بلکه بجای استعمال مصالح اعمال مفاسد بکار برده در بدل
اصلاح افساد بعمل اورده لاجرم بجرم این مایه شرارت مرارت عزل که درباره
عمال شرار بار از افت شراره شرارت در حراقت پیش است در کار او کردیم
تا که موجب عبرت سایر مفسدان شده از فساد بصلاح و سداد باز اینده و از تباهکاری
بنیکی گرایند **مرفوع** بچه سبب فلان از اعیان ملک حسب الامر ملک سزاوار
تلقیب بلقب مرا گنده سخن و هرزه گوی شده **توقیع** همگی عزیمتهای این مرد از برابر او
بیرون میپرد و بدون فکر و رویت انتهی یعنی چون جمیع عزایم او بی مشورت روی نمود و

شعر

رخصت رای رومید بدارین راه بر تا مر مقالات او از مقوله محالات و
قبیله اوهام و اغلاط باشند فلا محاله یاوه گوی و هرزه درای جز بر نیکو معانی حوالت نرود
مرفوع از چه راه فرموده اند که بهنگام اشتغال با در کارهای هر کار فتور و تقصیر روا
نباید داشت انتهی یعنی هرگاه مار الشغلی از اشتغال ملک و مال مثل رفع شر اعدا و
جبر کسر اولیا اشتغال رود بسبب غفلت تا که از باب تغافل دا قف وقتی باز نگسسته نداردن
عارضنت قصور و فتور در بنای اعمال و امور راه نباید داد توقیع بواسطه انکه
در وقت باز برد افکن کار بر دارا نرا تقصیر سرزنش نمایم انتهی یعنی تا انکه در حال
و اغفال لسبب جریمه تفرط و تقصیر در شغل تصغیر شان در ضمن توبیخ و تقریع بدیشان
بازنگردد و باعث فلل در بلوغ امل و بلاغ عمل ایشان نشود مرفوع بعضی از خاصه
اختصاص و ادارا بکثرت جوایز و عواید سلطانی با اتفاق بمنافع و فواید مرتبه
بر مرتبه خلافت نیابت متولیان اعمال دیوانی بغایت نیاد میوجه مینه اند توقیع
بواسطه انکه اطلاع ما بالعلم الیقین پیوسته که همگی این انعام و افضال در مرتبه روزگار
عمر دارا نفاید یک روزه علم و عمل او که لب لمیان میرسند برابری نمینماید مرفوع

علم

بریوست

عامه رعایا و برایا میگویند که پادشاه خرسند نمیشود از همگی جهانیان جز لشدت در کار خود و
بر بصیرت بودن در فرمانبرداری او با انکه پادشاه در نهایت فراغ خاطر و
راحت بدنست و رعیت در غایت تعب و مشقت جان و تن و ان اکسیر نظر
این افتنان و از نایش منیث انتهی توجیه و تقریر این مرفوع انکست که خسروان
از همگی فرمان بران جز بدرستی عقیدت و عدم سستی در خدمت و سایر امور سلطنت
با نهایت دلبستگی و بصیرت در اطاعت اوامر سلطانی قناعت نمیکنند حال انکه
گرفتاری رعایا بکف زیر دستاری ایشان در عین تعب کشی و رنج برداری و
تحمل و بردباری اضطراری مثل رفاه حال و فراغ بال ملوک منیث چه قیاس
حال فارغ بشاغل قیاس مع الفارقست نزد عاقل ثنتان بینهما مصرع
بهبین تفاوت ره از کجاست تا بکجا دور از کار توقیع عامه در کمیت بسیارند و همگی مشترک
در رنگ کار و پادشاهان یگانه و بی همتاند و هر یک از عامه منفردند بهمت خود
و هم ما قسمت یافته میانه همگی عموم ممکنند و هم هر یکی از ایشان منقضی میگردد و
هم ما با موران ایشان دایم آ و باقی نمانده در اموران ایشان با وجود و فور انها

کنت که

برما بقیه از تدبیر که در آن خوف تقصیر باشد انتهی توجیه و تتمیم این توقیع علی الاجمال
کافه ناس بحسب عدد بشمار آیند با وجود اینهمه با هم متعدد و متحد یکدیگر اند و در همه کار رو
پادشاه با وجود یکتایی در ذات جمیع قصدها و نیتهای غور را منقسم و پراکنده ساخته
در تدبیر مهام صوری و معنوی مردم و قصد و همه هر یک از همگنان بزودی بر آید
هرگاه مقصود و مهم ایشان بر آید و قصدهای متکثره پادشاه باعتبار تکثر متعلق قصد که
پیوسته با اهتمام تمام با انتظام سلک نظام کلی و انصرام مهام کل بازبسته بود جام
رسید فی بیت و بر آمد فی فی چنانچه درباره سرانجام کار انام هیچ دقیقه
از دقایق سیاسات و تدابیر با وجود افراط باقی نمانده که انگشت گرفت دیگری بر
حرف تفریط و تقصیر آن توان گذاشت مرفوع به وجه آنکه در باب فلان کس
از جرایم و خیانات بموقف عرض میرسد در قبول آن توقف مینمایند توقیع
نزد ما بتحقیق پیوسته که پیش او صرف نقد جان عزیز در راه ما بغایت خوار است
اینگونه پرستاری که مرد کار و شایسته پیکار نیز باشند بدین پایه مکرمت در خورد
بدین پایه منزلت سزاوار است مرفوع دولتخواهان خواهش آگاهی هر موجب عفو

ازاوزارم

از اوزار عصیان و طغیان اهل روم دارند توقیع بدلالت توبه و انابت و ظهور امارات ندامت و
اعتراف صدور غرامت کرامت ما در ضمن بخشایش گناه بجبران راه برد مرفوع
در این ولا جمعی از اکابر هر ناحیت بدرگاه والا آمده سپاس عنایت حضرت باری تعالی
در ضمن حصول امن و امان و آرامش زمین و زمان و بیمامن عدل و احسان شهریار در بند
رخنه سرحدها و رفع فتنه مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع جور متغلبان بجا آرند
توقیع همانا متمکنان میدانند که آنکه بر زمینیان سلوک سبیل اطاعت ملوک داد کر
نیکو لازم نموده بر ملوک نیز صرف تمامی مساعی خود در حراست ایشان واجب فرموده
بل در باب توجه سایر دواعی خود از جمیع وجوه و جهات بجهت حمایت سپاه و رعیت
بمراتب وجوب افزوده اکنون باید که نامهای ایشان در دفاتر ثبت نمایند تا بر موجب
جزای احسان با ایشان بمکافات اظهار امتنان همگنان در وجه احسن بظهور رسد
مرفوع فلان عامل که درباره او اوامر والا بملازمت دربار صادر شده بتهاون کم
از عاکفان درگاه است درباب عرض حال مرسل تکرار رفع حجاب اداب نموده
تشریف جواب نیافته با اینحالت که احوالش استیفای انواع بدحالی نموده

استقبالش بملالت مطابقه مقتضای حال اشراف بر بوم مال داران و اعلام موجب الزام
درگاه درخواه مینماید **توقیع** آن تباه کار بهنگام عمل عامه وفود رعایا و جنود بر ایار اغاصه
آنان که از جور گماشتگان او بجان آمده نزد او تظلم میرفتند و بر درگاه خود موقوف و
محبوس نموده از اذن دخول محروم و مایوس میشدند لاجرم بجرم این جرات و ظلم وجوب
جزای اعمال بامتثال آن امتثال عالی برین موجب نفاذ یافت که چندان در درگاه منکوب و
محجوب بوده باشند که پاداش کردار نابکار خود که نسبت بزیردستان خویش بعمل آورده
از حجاب تا که زیردستان او بینند دریابند **مرفوع** خیرخواهان خواهش آگاهی برین امر
نهان دارند که در شب گذشته مرزبان شهریار گذشته که از فلان مرتفع خوق المستقیم
توقیع ظاهر است که آن کم دیانت بسیار خیانت بجب مال متدین و مقبول است
انتهی توجیه این توقیع آنست که هر آنکه باطنش از دوستی مال مملو میباشد ظاهرا که
بمقتضای این قضیه خفیه که دوست دشمنان در حقیقت دشمن دوستان میباشد
هر آینه مال کاوش بدشمنی دوستان خواهد انجامید **مرفوع** مرزبانان فارس
بجابر فرموده از نخکاه اصطخر صدتن از مردمان تنا ورا آزموده برای بندگی درگاه

بعد از تکرار امتحان اختیار نموده تربیت که بدربار آمده حاضر اند در باب آنان فرمان صادر
توقیع همگنان را آگاه سازند که خاطرخواه اصلی ما از خدمه این درگاه محض محبت
و تولی و اخلاص و عقیدت جبلی آنهاست خدمت بدنی و پرستاری ظاهری اضطراری
دور از جور و تفضلات ما نظر بملاحظه این معنی است انتهی توجیه این توقیع آنست که
چون ترتیب رواتب مرسومه و مواجب مستمره بهمه خدمه و برین قیاس بر عطایا و
مشاهره با همگی پرستاران وابسته بحصول وثوق بر علاقه ولای قلبی و وداد
باطنی است نه استعمال جوارح و اعضای نیرومند باید که دیده و دانسته در بندگی
شروع نمایند واز خسارت انتهای رضد بوده بدون بصیرت اقدام
بدین جسارت نکنند **مرفوع** فلان نسبت خیانت تحویلدار جواهر خانه سرکار
شهریار مینماید **توقیع** ثقات ما بر تهمتی کردار نسبت نباید داد و بر رای ما اعتراض
نباید کرد انتهی توجیه این توقیع آنست که مادام از متکفلان اشغال جلیله سرکار
خیانتی ظاهر سر نزند که در اثبات آن از فرط ظهور به تبیین تنبیه و بیان نیاز
نباشند بمحض ظن و تخمین متعرض هتک عرض اهل اعتماد نگردند دقیقه ارادق.

اعتراض بر رای دانش آرای ما بی وجه وجیه روا نداشته اند **مرفوع** موجب امر شهریار بر سوار نمودن
فلان در انجمنهای شهر و دیار در مجلس اکبر و هی او بسرزنش بر دون در کوی و برزن چیست
توقیع آن کم خرد از زیاده سری که لازمه بدگوهریست با وجود قلت سرمایه احتشام
از زی حشم و خدم برآمده بلباس اکابر مملکت و اعیان دولت درآمده معهذا اما
از نهایت کندشتی آهنگ ترقی بر مدارج افلاک یعنی دعوی برابری و همسری ما دارد **مرفوع**
بچه وجه انواع عنایت و رعایت قلبی و جنانی و احسان و تحسین فعلی و زبانی
در روی استحقاق و استعداد فلان آنچه او یافته **توقیع** آن که بوسیله اطوار محاسن و
محامد جمیله ما را که پسندیده دوست و دشمن است منظور قبول ندیده و لوازم اعظام
اجلال این دولتخانه اقبال چنانچه حق مقام است بجا نیاورده **مرفوع**
بچه سبب فلان مهتر نجیب فرموده خسرو محکوم و فرمانبر فلان کهتر شده با وجود آنکه
برو حاکم و فرمانروا بوده **توقیع** بسبب تصدی اعمال امور امارت ساخته و با استظهار
آن از ما نیز اظهار غنا مینماید انتهی تقریر این توقیع آنکه نوبت ولایت پس از
بلندی پایه سرمایه خود پرستی او شده و قلت فراخ دلی بعد از کثرت تنگدستی علت زیاده سری

بلندی

بدستی او کردید چند آنکه بسبب تنگی ظرف قدرت و تنگی حوصله طاقت فرط غنای خود را که
از طرف اغنای ماست سرمایه استغنا از ما ساخته لاجرم بجرم این جرات بر موجب
وجوب تنبیه غافل عقوبت او با علای سافل تجویز فرموده زبردست آن فرومایه زبردست را نموده
مرفوع بچه سبب در معرض بیان حقیقت حال مردم فرموده اند که فلان نیکو محضر از اوا
غایت مراتب عنایت و والا درجات رعایت یافته چنانچه فلان بد اختر
منتهی به اسفل درکات بی لطفی و نامهربانی ما گردیده **توقیع** بسبب آنکه هر دو
در غایت مرتبه نصیحت و غش اند انتهی توضیح این ابهام بدینوجه است که نزد ما
تحقیق پیوسته که این وفاق آیین که خواهان دولت ما و دولتخواهان ماست در کمال مرتبه
بهبودجویی و خیر بردهی است و آن نفاق سرشت در اقصی پایه شراندیشی و بدسگالی
مرفوع چون کثرت مصارف و مخارج حراست باب الابواب و قلاع و معاقل
متعلقه بدان خاصه حصول ثغور دور دست آن حرص استیفا و استحصال اموال
خراج نموده چنانکه بقیه آن ذخایر به تتمه طلب بعضی از عساکر اصلا وفا نمیکند چه جای بهمه
ازین رو رای شاپور موبد موبدان بدان قرار یافته که این قلیل را که بعلت کثرت قلت

اگر کم بغایت کمتر است بصیغهٔ صله بیش واصل سازند همگی را بوعدهٔ توقع حقوق

سال نو نوید دهند و این مصلحت بنابر حصول حسن ثنا و ذکر جمیل نسبت بصلاح دو

شهریار و نظر بحال و مآل خود نیکو موقع تر است از آنکه ارزاق با نقص **توقیع**

رای خردآرای موبد موبدان درین باب بغایت نیکو و قرین صواب است آنچه مقدار اصل

هر چند بسیار کم باشد باعث کثرت تمهید اساس شکر و سپاس و علت قلت شکوه

کلیه میشود مقرری عساکر هرگاه وافی و وافر باشد موجب شکایت و عدم رضا نیز منتج

کراهت و بغض میگردد اکنون بر موجب صوابدید موبد بقیه خزاین را همگی بر آن فریق

تقسیم و تفریق نمایند و همگنان را با استیفای جملگی طلب خود در زودترین وقتی از اوقات

و نزدیک ترین وعده از وعود خورسند و خشنود سازند اینهمه باعث وفور مصارف

خراجات حدود آن کشور زمین که معتبرترین ثغور و مخوف ترین ابواب مشهور کشور ایران است

کثرت احتیاج است به بسیاری پاسبانان چه آن محال مداخل هجوم طوایف نامعدود

خزر و اصناف یأجوج سقلاب و غیر اینهاست از روم و روس و توقای و تاتار و

جرکس و مردم سفین و بلغار و دلینه و ماجار و اهل دشت قبچاق و بلاد حاجی و

ترخان

ترخان و مغان و قرمق و قیطاق و گروه ترکیان که کوهستان ایشان بعد التان نکی معروف و

این طایفه و غیر اینها چون طوایف یأجوج از حد حصر و عد بیرون اند اگر نه اسایر [illegible]

ذخایر ملوک ایران باخراج آن ملک از بیم تاخت و تاراج این گروه خرج نگهبانی و

صرف نگاهداشتن این رخنه گاه میشد چنانچه از مبادی روزگار کیان و خسروان

تا آغاز عهد ملک دادگر نوشیروان آن سمت هرگز از موازی صد هزار مرد کارزار تمام سلاح

بی کم و کاست خالی نمیبود و غایت اهتمام ملوک ایران درین باب بمثابه بود که نام شاهی

بر سالار این سپاه نهاده بودند و اورا رخصت جلوس نیم تخت و پوشیدن نیم تاج

داده بودند تا کمال اهمیت باعث اعتبار او گردد و دوست و دشمن از و حساب دیگر برگیرند

ازین رو اورا ملک آن مرز و آن ملک را بلاد آن سرحد خواندندی و در نوبت خسروی

نوشیروان چون کار عدم توفر خزاین با نهایت رسید و معامله از چاره سازی تدبیر در گذشته

باضطرار کشید و نزدیک بود که از جهت چشم زخمی بکمال بهاء و جمال ملک رسد و کار

اولیای دولت از بلند نامی بدشمن کامی کشد بنابر منطوق ارباب الالباب الاول [illegible]

بدلالات الهام در باب خلاص [illegible] این ولایت هدایت یافت و عزم [illegible]

یعنی نوشته او را این تعلیم نمود چنانچه از محل انقطاع جبال ترکستان تا دریای خزر جا
رخنه و گذرگاهی بود با الواح سنگ خام تراشیده بر آوردند و صاروج انرا با دوبه
لازقه مخلوط و ممزوج ساخته الواح را بمیخهای آهنین گران سنگ بهم دوختند و
جابجا از زیر و سر گداخته نیز بکار بردند و این سد را بآب رسانیدند از انجا برادر دربند
منتهای انرا از سمت بحر زیاده از یک میل بمیان دریا برده از قعر آن بروی آب
رسانیدند و آن سد را در مرتبهٔ استحکام داده اند که توهم بیخردان براه اشتباه آن سد یاجوج
کشاده نیست الدین جهت تردد کاروان تجار و آمد و شد مردم آن دیار بمقدار دربندی
کلان فاصله گذاشته دروازه در خوران از آهن برابر نصب نمودند چنانچه هرگاه قافله
از دست ترکان و بلاد تاتار و سایر اقطار شمال بایران آید یا از ایران بدان سمت توجه نماید
دروازه را بگشایند و بعد از مرور قوافل باز مقفل نمایند چنانچه اکنون نیز این طریقه
مسلوک است از ان وقت بارگاهی صد هزار سپاهی جرار کاردان حد منحرت شده که
موازی یکهزار تن از آحاد لشکر صاحب ایران بنگاهبانی آن سرحد و محافظت
دربند و سد اشتغال میدارند و این سد را پارسیان دربند خزر و دربند آهنین و ترکان

بمورقی یوزولعو نی نابالاوان و بالالان گویند مروح‌نه بچه اشتهاد در باب سپهر اعظم که
درین شیوه استاده است فرموده اند که همه تدبیرات او درهم و مختل شده و تمام مهام عملش ضایع و
مهمل گردید توقیع بکار رسید که هر تا مرروز کار ابتر شد بجا صلی میکند و همه عمر
ما قصش در مستی و بیخبری بامور سرسری سیری میکرد مرقوم هر زبان حقیقت بیان
از چه راه رفته که بهره فلان محتشم از مال و جاه خود بعینه بهره انجار و جمادات است
از برق و خلت یعنی برق بی باران توقیع چه مستحقین را از مال و جاه خود ممنوع و منتفع نمیسازند
انتهی تقریر این توقیع برین وجه است که چون آن بد مآل ارباب استحقاق را از منفعت
جاه و مال خود که بنصاب کمال رسید بنصیب حرمان رسانیده و اموال او بحکم قسمت حوالات
ازلی در حق محتاجان و درویشان حق در حقیقت اشتمال دارد و ان بی توفیقی
همگنان را با کمال مرتبه نیازمندی از حقوق خود بی بهره مطلق ساخته لاجرم
بمقتضای سنت جاریهٔ حضرت احکم الحاکمین که همواره بر مجاری مکافات بمثل
جریان مینماید آن عدیم السعادت با وجود غنای خداداده از تو نگری خود محروم گشته
مرقوم‌نه بچه سبب فرموده اند که آثار افعال و اطوار بزرا دارف دیو او دماغ او

یاد میدهند و از این راه بچاره گری طبیبان نیاز میدانست توقیع بسبب آنکه محال آباد شد
خرابی باز می آرد انتهی یعنی چون ولایاتی که بتولیت اهتمام او تعلق گیرد در خلال اندک مایه
مدتی اختلال فساد کلی باصول صالحه آن وصول میپابد و پیداست که اهمیتی نابسته حزم
در صورت فعل عقل نخیزد و اینگونه عمل فاسد را جز طغیان ماده سودای شور انگیز بر بنیاد نگردد
مرفوع از چه راه فرمودند که فلان مالدار ما کها بمعصیت آن اموال ملکه فقه گرفتار آمد
توقیع چه جملگی را بدون استحقاق ملکم بتهکسب نموده بود انتهی توجیه این توقیع بوجه
وجیه آنست که چون اکتساب همگی آن اموال ناخواسته مردم فی خواست حق نموده بلکه
اکثر از مدخل حرام محض حاصل نموده هر آینه برطبق منظومه مشهور مصرع بباد آمده هم بباد رود
بعینه از همان راه که آمده بود بهمان طریق باز میگردد مرفوع دولتخواهان درخواه
بیان موجب صدور امر والا بدر نمودن فلان از حضور درگاه دارند توقیع موجبش
آنست که از راه صدق بخدعه و فریب میل نموده انتهی یعنی چون بکناه استتار از پیروی
راست روان درست هنجار یعنی مؤمنان متشرع از منهج صراط مستقیم برای
صائب و روش صادق کناره گرفته در ماده عدم دلالت خیره داریم و
اهلار ...

ارباب

ارباب استخاره برراهزنی جاده خیر برطریقه قاطعان طریق رفته از این در راه قربت انگیزند
مردم نابکار در انجمن حضور ملوک از طریق خرد و خردمندی بغایت دور است
بلکه تادیب و تنبیه این منتسبی بی ادب بهمه جهت ضرور مرفوع بموجب که احکام حبابت
فرموده اند که فلان ظالم را از متصدیان دیوان مظالم در همگی محافل شهر و دیار
تشهیر نموده بتقبیح ترین وجهی منکر در حضور معارف سرزنش و تقبیح نمایند توقیع
آن نابکار بتمامت اقدام ثبوت اجرای حدود عقوبات برابر جمعی مبرا کنند روزکار
از زمره اشرار شهر و دیار که استحقاق عذاب و نکال آشکارا داشته اند در پرده تکاپو برده
مرفوع علت منع در حرج باعث نفی و هجر فلان خادم از درگاه و سبب عزل منصب است
خدم بعد از قدم خدمت و عدم ظهور عیب با وجود سبق کمال وثوق و اعتماد بجهت
توقیع درینولا صفت بانشیه حقد و کینه که پیوسته در مطاوی سینه نهفته میداشت
از آن ناستوده اطوار بظهور پیوسته و پیداست که از بد درونان تیره روان چشم تقدیم
خدمت نزدیک خسروان داشتن بی نهایت از راه کار دور است و دور کردن
اینگونه نکوهیده محضران از قرب انجمن حضور بغایت ضرورت مرفوع

حکما

موجب منع فلان حاجب از دخول درگاه هیبت **توقیع** چون حاجب جمع را که
لقای ایشان مرغوب ما بود از بار درگاه محجوب داشت ما نیز از راه وجوب مجازات
بمثل او آنچه کمال رغبت او در آنست از نهایت اختیار و اقتدار او لذات ایزدی
قدرت گیر و دار ممنوع و محروم بازگذاشتیم **مرفوع** مردی بدوی بدرگاه خسروی
آمده ادعا مینماید که درین ایام هنگامی که هنگام بارش باران و وزش باد و دوران
گرمی حدت و شدی شدت بود ملک بر منزل من میمنت نزول مسند دل فرموده
من برطبق عرض نهاده ام و حق مقام بجا آورده **توقیع** اگرچه آن آزاده مرد
در تنگی منزل و کوتاهی مدت شرط ضیافت ما بجا آورده و رسم نزول و اقامت ما
بجا آورده الحق برطبق دعوی خود حق مقام ادا نموده ولیکن ما نیز او را در وسعت آباد
امن و امان با ضافت طول زمان ضیافت نموده ایم تفضل و احسان که شیوه ستوده
خسروان آل ساسان آباید که تخت بنای تحصیل وصول و تعجیل حصول آن بر مبنای
ادای مدح و ثنا نهاده الحق تمهید و تایید اساس شکر و سپاس بر دارد و در مقام
اظهار رضامندی و خرسندی شده ابواب شکایت و ترک رعایت حق عنایت مسدود سازد

رطلی لعصهات و ...
حال و مقام ...
السلام در مسند ...

وداد

مرفوع خرداد نامی پدر بر برادران ضیاعی قباد معروض میدارد که مرسوم من از دیوان عطای قباد
دفعه بخت منقصد در هم مقرر افتاده و با اضافه چندین گرت تا فرجام روزگارش
بر چهار هزار درهم قرار گرفت و در سال سیوم میمن جلوس فرخنده شهریار که تا بقای گیتی باد باد
بسبب رعایت منسوبان خسروانی در یکدفعه با ضعاف ده سی دوازده هزار درهم شد
متوفی دیوان عطایا در هر مرتبه متصدی تقلیل آن گشته در سال ششم اورنگ نشینی ملک
بقرار ده هزار باز آمد و اگر آن کفایت پیشه ازین اندیشه باز نیاید در اندک مدتی
رونق رفته همگی بکم و کاست خواهد رفت در نیت اصلاح حال و مال داعی دولت
مستدعی اینست که همان بخت قرارداد تفضل قباد بود بر قرار بمانند تا خاطر
کمترین پرستاران که از پراکندگی اندیشه بیش و کم در هم است از تفرقه فراهم آید
توقیع درخواه خرداد درین باب قرین صواب چه تمامی محبت بالفعل وار دیاد ماده
رجا بالقوه منوط و مربوط بازدیاد نعمت است برین قیاس نقصان دوستی و کاهش آیند
بکمی فضل و کرامت بنابرین امر والا نفاذ میرود که از خالص اموال مهر کار
آنچه بصیغه تقلیل از کثیر و قلیل از و باز داشتند اثر آبی کسر و قهر بدور سازند و برجاری

استمراری او دو هزار درهم بیفزایند و اورا از جانب ما بامیدواری نیکوکاری در مستقبل
خوشحال و خرسند داشته بهمه وجه خشنود و رضامند سازند مرفوع چون نوع عالی انسان
بر اصناف متعدده اشتمال دارد و اتصاف هر صنفی باختلاف مقتضای طبیعت
ظاهر است و عدم مخالفت اقتضای طبایع مردم بر ملوک فرجام نگر حازم لازم و
موافقت بعضی از آنان صلاح جای همگنان با وجود مخالفت مقتضیات نهاد دشوار نما
بل محال سیماست مثلا صنفی فرشته سرشت که منش ایشان جز التزام شیوه دین و
دانش را مستدعی نباشند از شهریار خرمی لشت دائمی ارباب تدین و تالیه خرسند نگردند و
اصحاب درایت و کفایت از خسرو سوای صرف عزم ملوکانه بمحض اصلاح اشغال
مالی و ملکی و توفیر اموال بیوت و خزاین و بذل همت مالکانه بتکثیر عمارت بلاد و
زراعت ضیاعات و عقارات متوقع نباشند و ارباب تکفل امور دار العدالته
ملک داد دگر همین نظر در کارهای متظلمان و غوررسی معاملات دادخواهان و اغاثت
طالبان و اصلاح فساد و ترویج کار دهگی عباد و بلاد نخواهند و گروهی نزهت پژوه
جز تنقید ملک تبرد د و تصید و نوع تنزه و تفرج توقع نمایند و جمعی تن آسان جز افزایش

نگارکری لذذ فر ۱۴

دوش

موجبات راحت و آسایش و بسیج اسباب رامش و آرامش در معاشرت اهل غنا و
طرب و مطالعت اصحاب رود و سرود از خسرو نپسندند و خداوندان وغا و حرب و
اصحاب طعن و ضرب از پادشاه جز استعمال سیف و سنان و آمیزش مردافکنان و
خلطا با مردان مرد در بزم و میدان نخواهند بنابر تخالف امور مذکوره و تضاد مواد
مزبوره بضرورت موافقت در هیچ صورت رو نماید توقیع چون رفاقت ملوک در سلوک
طریق وفاق با مقتضیات انفس متضاده اهل آفاق متعدده در اوقات مختلفه
چه جای یک آن متعذر است لا محاله چندانکه قدر قدرت امکان و طوق طاقت
ان نباشد از موافقت مراد هر صنفی بمقتضای صلاح وقت و حال عالمیان
دست باز نداریم مرفوع از چه رو بر زبان صدق بیان رفته که فرط مکالمه فلان بکسر
درین اوان بر ما بغایت گران می آید و حال آنکه پیشتر ازین ولا راه سخن در درگاه
والا از همه بیشتر داشت توقیع موجب اینکه از افراط سخنان بیفروغ که همانا
نور صدق و صفا از آنها مسلوب شده اسماع و قلوب ما و اهل انجمن حضور را
در تعب توقع استماع و قبول انداخته مرفوع بچه استحقاق درحق فلان نیک اختر

فرموده اند که یگانه زمان و ممتاز اقران بل بی قرین عهد و قرن خود است **توقیع**
این سعادت سرشت مردانه ده چندان پاکیزه گوهر افتاده که همانا نظیر او از ابنای
روزگار ندارد و از دلایل ستوده خصایلش آنست که با وجود آنکه در درگاه ما نقش
همگی مراداتش درست نشسته و هیچ یک از ارادتش بحصول نپیوسته قطعاً زبان
بشکوه ما آشنا نموده بلکه لب بگله نگشوده **مرفوع** به چه دلیل فرمودند که مظنه ما درباره
فلان نفاق پیشه با میزش غش بد اندیشی بخلوص نیت خیرخواهی اولیای دولت
پادشاهی قریب بمرتبه یقین پیوسته **توقیع** بدین وجه که شدت رغبت باطنی او
باستماع اقوال بدسگالان ما از میل حال او ظاهر و پیداست و خواهش وقوع زلت و
وصول مذلت باولیای این دولت از شمایل کردار و گفتارش نمایان و هویدا **مرفوع**
موجب منع و زجر فلان مقرب از افروختن نایره خشم و غضب بسبب باریافتن
ملایم طبایع و موافق مزاج هنگام اظهار عدم رضا نسبت بفلان محتشم چیست
توقیع یاد دهنگام نکبت از بازوی یاوری جدا نمانند انتهی تقریر این توقیع آنکه چون
تیکنمان این شیوه ناستوده را مرضی ما دانند هر آینه از هر راه که رود دهند درآمده بسند

ولی

خوش آمدگویی در مقام رضاجویی ما شوند و بامید حصول موافقت مقتضای وقت و
حال ما مراد انزوایی موجب نفس الامری از خود برنجانند تا رفته رفته بر طی این سلوک
ناهنجار طریق دوستی و امداد یاران بانند ادا کند بل ابواب دشمنی دوستان و راه
بیگانگی آشنایان بکشادگی گرایند چون لوازم وارونگی روزگار خود کرده نوبت ادبار
بدیشان رسانند و سایه توجه خسروان از سرشان بازگیرند تا جاری یار و مددکار بجا نمانند
انان فرصت یافته دمار از روزگار همگنان برآرند **مرفوع** باعث سرزنش نمودن و
رسوا ساختن صاحب دیوان مظالم در همگی مجامع و محافل آشنا و بیگانه و جاهل و عالم چیست
توقیع بما رسید که آن مدبر بغور دادرسی متظلمان اصلا اقبال نمینماید بلکه دادخواهان را خواه و
ناخواه بر درگاه خود نگاه داشته نزد خویشتن راه نمیدهد و بسبب جور و بیداد خود دادبتشان
اخبار ما جبه نامی در سایر آفاق و اقطار روا میدارد **مرفوع** به چه علت فرمودند که
میباید که هیچیک از اولیای دولت هنگام ارجاع خدمات اگرچه دشوار باشند
اظهار ملالت ننماید انتهی یعنی سبیل فرمانبران ملوک در سلوک طریق فرمانبری
آنست که در بواطن خویشتن چه جای ظواهر صحبت نفرت راه ندهند و در خصوص

جها

خدمات مرجوعه هر چند دشوار و دور از کار باشد هیچ وجه آثار تهاون و توانی و امارات
عجز و ناتوانی از صفحات پیشانی خویش ظاهر نسازند توقیع بواسطه آنکه مبادا دلهای ما
در وقت عطایا بسبب تضجر و تنفر ایشان از قبول آن خدمت کمتر میل افتد و در رحمت
اقبال نماید انتهی تقریر اینمعنی آنکه سبب نهی ازین امر منهی آنست که چون نوبت
اعطاء عطایا و تخفیف و تضعیف مناصب و مراتب بدیشان رسد نظر بملاحظه صدور رنج
خلل و هن و فتور باس مطالب آنان در خاطر راه حظور نیابد مرفوع موجب نهی رعایا
از مدافعه خراج در وقت وجوب اخراج آن چیست انتهی یعنی از راه حذر مفسده
یا از وجه نظر بمصلحت رعیت فرموده‌اند که سبیل گذارندگان اموال رعیتی از ارتفاعات
سایر جهات آنست که چون وقت اخراج خراج در آید فی الحال ادای تمامی آن
دین را که در حقیقت فرض عین است واجب فوری القضا دانسته بطریق تعویق
دفع الوقت در آن روا ندارند توقیع باعث منع ازین امر ممنوع آنست که
اگر بمطالبه ادای آن دریکدفعه موافقه نشوند در آن حالت احوال ایشان نمودار
برهنگی درختان باشد در برگریزان موسم خزان انتهی تقریر این توقیع آنست که صلاح حال و

مال ممکنان در ایصال همگی آن مال انحصار دارد چه در صورتی که مجموع آنچه ادای آن
بعلت مدافعه بتاخیر افتاده باشد بیکدفعه تحمل نمایند لا محاله همگی در یکحالت مسلوب الاموال و
مسلوب الاحوال گردند و کثرت فقر و قلت غنا علت رنج و عنا بل باعث هلاک و
فنای ایشان شود از کلمات معجزه بلیغه احمد بن حسن میمندی وزیر آل سبکتگین است که
در جواب عرضه داشت رعایا دربیاب توقیع نموده الخراج خراج فداووه بادائه
یعنی خراج از عالم قروح و دملهاست که علاج آن منحصر در اخراج مواد فاسده است
مرفوع سبب صدور امر عالی بعزل فلان والی چیست توقیع آن است برای خویشتن را
بسر انجام کارهای سهل که باهتمام خردان و اعتنای ناقص خردان راست و درست آید
مشغول میدارد و اعمال اشتغال عظیمه را که پرداخت آن جز بکوشش عظمای اهل عمل
بر نیاید ناقص و معطل میگذارد مرفوع باعث حکم بایجاب اجتناب از نزدیکی و
مخالطت فلان چه باشد که بر سبیل تکرار فرموده اند که هر خردمند بدیل آشنایی او
بیگانگی ضرورت است بلکه قرب او از راه احتیاط بغایت دور است توقیع آن مرارت
مرتبت پیوسته بر آن مصر است که مرد دوستان و پیوستگان نزدیک خویش را

نزد خویش و بیگانه اتصاف نماید چنانچه مکرر امرای ایشان را بارها نهانی خبر رانیدند با که

خلوص عقیدت شان نزد همگنان به ثبوت پیوسته پیش ما اظهار نموده **مرفوع**

بچه دلیل فرموده اند که بر جمیع اولیای دولت ما اجتناب از ریا در همگی اوقات و

احوال واجب است انتهی توجیه اینمعنی آنست که چنانچه در ظاهر کار اظهار

دولتخواهی نموده خود را خیراندیش وانمایند باید که باطن خویش را نیز بر طبق

ظاهر آراسته هر دو موطن را بر وفق و زعم باطل متوافق و متطابق دارند **توقیع**

بسبب اتصال انفصال ما میخواهیم که پیوسته سررشتهٔ اجتهاد ایشان برای ما یکدیگر باز بسته باشند

انتهی تقریر این توقیع برین وجه است که چون همگنان جواری نعمت ما را در مجاری

انعام و افضال بر سبیل امتداد و اتصال چنانچه همت میخواهند ما نیز پیوسته سلسلهٔ

جد و اجتهاد ایشان را در کار نیکخواهی دولت از یکدیگر ناگسسته میخواهیم **مرفوع**

بچه موجب بهمزاد ناصح که در مبادی عهد قباد از پایهٔ والا افتاده بود

از آن وقت باز او را مرتبهٔ خود باز گشتن روی نداده **توقیع** بسبب تهاون و

تساهل او در باب حق خاصه هنگام و توقف بموافقت روزگار انتهی توجیه

ای

این توقیع برین وجه است که حقیقت آن ناسنجیده اطوار از میزان امتحان و اختبار

بدین پایه ظهور یافت که هر گاه از راه موافقت بخت مساعد و اختر طالع صاعد

بموافقت روزگار امیدوار میگردد در کار حق چنانچه حق کار است اهمال روا میداشت

نهایت مسامحه در باب احقاق حقوق او روی میدهد **مرفوع** آنچه مکرر در معرض

بیان ما گذرد وقت و حال حروب حال فرموده اند که چهار خصلت است که اختیار

مردان کار و اختیار شایستگان کارزار جنگها بر آن مترتب است که از حقیقت آن سؤال میرود

توقیع نخستین قوت غالبه است یعنی حالت قاهره باطنه که آنرا سورت قوت

غضبی برانگیزد دوم شجاعت از آن خیزد دوم قلب جامع یعنی دلی که از فر

جمعیت تنها خود از هر تفرقه پراکنده نشود تا پراکندگی در اجتماع دلها منفک نه

بلکه باعث جمعیت خاطرهای پراکنده دلان گردد سیوم بینش تمامی منظر یعنی کمال

عظمت استوار بنیه و بادی النظر خصوصیات سیما که در نواظر جلوه گر میگردد

درشتی هیکل و درستی پیکر است و حقایق باطن بعد از آزمایش ظاهر میشود و

چهارمین وسعت معرفت همانا مراد از آن کمال دانش و شناختن ضروریات

حرب نمایند از مقام کرد و فرو اقدام و احجام و تشافس الآلات پیکار و فراست و فروسیت

رجال و افراس و غیر اینها مرفوع بچه وجه در مجلس خاص مذکور شده که مارا اختیار

مجالس ارباب نعم و روسا از هر صناعت لازمست انتهی یعنی از چه رو فرموده اند که

از جمله آثار جمیله و اطوار جلیله اعلای ملوک ایثار مجالست اعیان دولت و

اختیار صحبت روسای هر حرفت و صناعتست خاصه ارباب آداب و حکم که بهره ور و

همه باب برایشان معاشرت این عشیره و دوستی ایشان واجبست توقیع تا در همه انواع

تمسک ما بدین علوم انتشار یابد چه در همه معنی ملک را تقویت و دشمن را خوف انتهی تقریر

این توقیع آنست که چون در نفس اهل آفاق آوازه اشتغال ما با امثال این علوم

شریفه منتشر گردد هر آینه در سرتاسر اقطار ملک و دولت را صولتی دیگر و اقبال را

استقلالی تازه رو نماید و پراکنده دلهای مردم بجمعیت اندیشه گراید چه

پیداست که شغل ملوک بخصال کریمه و خلال عظیمه موجب جمال و جلال ملک و ملت

میشود و باعث رجای اولیای و خوف اعدای دین و دولت میگردد مرفوع

باعث امر و الاتهدید فلان والی بعقوبتی که انتها حد و نهایتی نبوده امیدوار رستگاری

اران

اران ندانسته باشند چیست توقیع چون آن تهی مغز از فرط گرانجانی و سبکسری در مقام

استخفاف عظمت قدر و مقدار این دولتخانه عظمی شده عداوت اولیای دولت

سپهر صولت را سهل و آسان می پندارد و همت بر استیصال اهل طاعت ما با وجود

عدم استطاعت میگمارد لاجرم بجرم این ابلهی و کوتهی اندیشه استحقاق این مرات

بل بالاتر دارد مرفوع از چه رو فرموده اند که عیب جویی و بدگوی مردم خانه در باره

خداوندان در حقیقت گناه اوست نه جرم ایشان توقیع بدین وجه که خیانت

جوارح سر نمیزند جز از نفس انتهی یعنی هر آنکه از سرتاسر جوارح و اعضا و سایر آلات و

قوای بدنی که در حقیقت بجای اهل بیت کالبدند از نیک و بد رو مینماید همانا بعینه

همی از نفس که در پایه و مرتبه بمنزلت کدخدای آن منزلست سر میزند مرفوع در باب تعلیم آداب فرموده اند

پرستاری پرستاران آنست که بقدر حوصله قدرت امکان درباره حصول خرسندی

رضامندی ما سعی بلیغ را بمبلغ کمال رسانند تا از شجره بارور خشنودی ما ثمره برخورداری

اندیابند توقیع بدین سبب که تهاون و سستی در بنیاد رستی باعث

انقطاع اسباب اراده احسان زیاده ماست درباره ایشان در رفع مراتب و افزایش مناصب

مرفوع بچه وجه درباب وجب حبس فلان مزورکه بزی تشبه ارباب ناله مراقند ولباس اهل تشعف تلبیس خویش پوشیده فرموده اندکه دفع اذیت زرق وطامات و اظهار کرامات ومقامات او بر سلاطین دوربین ازروی عاقبت اندیشی واجبست بلکه بر ارباب قدرت و اقتدار بسبب بازداشت اهل بلاهت و شفاهت ازپیروی پیرایه غی وضلال او وازدفع شر قاطعان پیوند نظام کلی من وجوه واجبست توقیع بدین موجب که باوجود کمال نقص میدانستی وبمجردی ادعای دانش خود وناوانی باو سایر موبدان ودانایان آشکار نموده واین زلت بد وعلت رخنه خلل وزلل دربنای مصالح ملک وملل می اندازد مرفوع بکدامین حجت اصحاب نجات خاص را ازخوض درصناعت کیمیا باوجود احتیاج بیبرایا بدان وامکان بی نیازی همگنان باکتساب مال جلیل بیذل فی الجمله سعی جمیل زجر بلیغ نموده فرموده اندکه درعالم النفس ازین علم علوم بسیار است که همگی برایا احاطه آن نموده اند انتهی همانا توجیه این تعلیل برنوجه توان نمودکه بسی ازفنون دانش النفس وازحرف ازین درگیتی موجودست که جویندگان آن ازروی یقین بآن رسیده اند واین علم

باآنکه بوجهی ازجهات خالی نیست بهرحالت دایرست میان امکان واستحالت خردمند طلب متیقین را باحتمال تحصیل مظنون بل مشکوک ترک نکند توقیع بدین برهان مبین که هیچ خبر درعظمت وجلالت باعتبار دوام ابدی ولقای سرمدی بدولت اخروی نرسد واین ملک اجل اعظم که بمحض اقتناب شرور واکتساب خیرات آسان بدست می آید ونزد بخردان وحقیقت شناسان معروف است که بی نهایت اقل ازقلیل است وربح آن لغایت عظیم وجلیل مرفوع جویندگان آب حیات یقین اشیا انداره اشتغال آن مینمایند که بچه وجه فرموده اندکه بسیل سایر عباد و برایا در سلوک طریق نیک اندیشی وخیرخواهی ملوک آلنست که ازهرراه که روند بهرنشته اسباب حصول مسرات ایشان را من جمیع الوجوه دریابند وروی توجه ازجهات وصول موجبات خشنودی ومرضیات شان بهیچ جهت نتابند توقیع بسبب آنکه ازدریافت بهره شوروشر درحشر وآنکه درکمال مراتب انصاف کامل میباشند بی نصیب نموده ودرادراک قسمی ازقسمت شادمانی وکامرانی با اهل خدمت ایشان سمت اشتراک داشته باشند مرفوع بچه موجب فرموده اندکه بعدازتوکل حضرت

مبه او ومبدء جز و کل اعتماد شما بر دیگری حرمانست توقیع چه هرگاه امید
جز بدرگاه حضرت پروردگار جل شانه بدیگری سوای ما باشد ابتر است هر آینه ایصال
عدل و آثار احسان که همواره بر ما سهل و آسان است درین صورت بر ما بسیار دشوار و
بیگران گران خواهد آمد مرفوع که موجب فلان بدون صدور خیانتی یا ظهور
خیانتی از پله قدرت و منزلت خود انداخته اند توقیع آن ناقص نهاد با وجود
عدم استعداد و فقدان شایستگی خداداد در ارتفاع مدارج استعلا از پس درجه
والا که داشت پایه بالاتر توقع میداشت لاجرم بجرم جسارت زیاده طلبی و خود پسندی
این پایه جسارت بر و پسندیدیم تا بهمان مرتبه که در خور اوست خرسند گردد
مرفوع عوام و خواص درگاه درباب کثرت ورود خسروی بر مشرب عیش و طرب
در ورود توقف دارند و فرط اهتمام و اعتنای ملک باقسام طرب و غنا و عود
سرود علت خلل در بنای پاسبانی ملک و ملل میدانند توقیع هرگاه عموم سرور و
گیتی ببرکات وجود میامن وجود ما باشد درین صورت با سراتب لزوم لازم می آید
بهر منعی درین دوام هر خط بهره بهتر و بیشتر ما را باشد انتهی توجیه این توقیع که بمقتضای

بر

۵۱

سا اشتباه است از حکم خرد و همانا صدور آن در عنفوان شباب
اتفاق افتاد و چنانچه مضمون خاتمه توقیعات بران دلالت دارد
برین وجه توان نمود که چون عالم بیمن فیض وجود و برکت احسان
وجود ما آبادان و رعایا و برایا خوشوقت و شادمان باشند
و مارا درمعنی از شغل تدبیر و همگنان را از عدم پراکندگی خاطر فراغ
کلی حاصل میشد و این حالت همگی را بسلوک طریق خوشوقتی و خوشحالی
دلالت کند اگر بهره تمام از سور و سرور عام و خاص ما باشد همانا
روا باشد مرفوع عظیم روم در غنیم آن مرز و بوم در نیولا از درگاه
والا درباب فدیه اسیران آن کشور درخواه مینماید توقیع
بجای هر دو تن از اسیران روم یک راس خر فدا ستانند
و چون خیل اقبال خسروی از دنبال آن مدبران روانه اند
بر سر ارزانی بهای مخالفان مخالف روا نداشته آن
داد و ستد را رایگان نداشتند مرفوع باعث تعین اهل

خراسان و اشباه ایشان از اهالی کشورها بوده لزوم و حوالی
آن بدفع فتنهٔ اهل روم و سد رخنهٔ آنجا موجه خواهد بود
توقیع علت این تحقیق نیست که عداوت اهل اقلیم روم
همانا در خمیر فطرت مردم خراسان و سرشت نهاد اهل اطراف
واکناف آن مرز و بوم تخمیر یافته مرفوع از چه رو امرا الا
بصید و رسوسته که هر آنکه در محفل حضور سعادت بار در یابد
که خویش را حتی المقدور بملابس فاخره و زیور گرانمایه بیاراید
خود را در نظرها تا ممکن بهیات مستحسن در آورده بزی نیکو
و وجه حسن جلوه نمایان نماید توقیع بدین وجه وجهه که
مبادا صور همگنان بوضع نامناسب نذیده از راه دیده در آمده
در حفظ نفت طبقهٔ حدقه جای گیرد چه بدیهیست که هر آنچه
در مرآت متخیله هیات بنگر عکس افکنده هر آینه در جهت
زوال نپذیرد مرفوع بچه دلیل فرموده اند که سودمندترین

امری

امری که علت تفاوت امور اعمال و اشغال باشد بعد آن آمرات
در عین موقت و حال آن بی تفرق خلل یافته در خلال آن
تصرف
احوال توقیع بدلیل تجربه ارباب الباب در بیاب که از تجویز
تسویف و اهمال مضرتهای کلی بانصرام کل امور جمهور رسید
و تعطیل و اهمال که علت نامهٔ بس افتادن عامهٔ عمالیست
در اکثر احوال بی آفت به پیشرفت کارها رسانیده و بر جمله
قطع نظر از طربان آفات محض گذشتن کارها از اوقات آن
در آنست از دست افتادن تیرهای راست رو به نخجهاست بدان
سوی نشانهای آنها مرفوع بچه سبب فرموده اند که فلان
حرز بندی نسب در خاطر ما راه نیافته و در دل ما جای قبول
وارد توقیع از آنرو که در عالم رویای صادقه آنچه اولیا مشهد
از نیکویی حال و استقبال برای ما دیده و آنچه منزلت تمام
بر صفای ولا و وداد و صدق عقیدت و اعتقاد دارد

مرفوع بچه موجب فرموده اند که واجبست که فلان سعادتمند را
قاطع شوند و نا خوانند توقیع موجب آنکه فسحت ساحت
حرص و طمع و بسیاری کیت آرزو شره او به آنچه از محیط دایره
امکان بیرون نباشد احاطه دارد هرچند حضرت آن برادر و
فرزند و خویش و پیوند او برسد مرفوع از سبب آنچه ورطی
کلام بر زبان ملک رفته که فلان مایهٔ آفت ملک و مادهٔ
فتنه است سؤال میرود توقیع موجب آنکه از ما پوشیده
بفراهم آوردن اموال و اسباب میپردازد و اسرار پوشیدنی
دولت را با وجود امر به نهفتن آشکار میسازد مرفوع همگی
اهل طرب از عطایای شهریار بهرهٔ غنائی وافر یافته اند
چنانکه هیچ مغنی نمانده که از راه رامشگری غنی نشده
باشد الا فلان که با وجود مهارت در صناعات موسیقی و
حرفت خنیاگری در فنون فضل و ادب ید طولی دارد چگونه

از نسبت

از نسبت غنا استغنا دارد توقیع منش از این فضیلت خویش
در پیشه اند با پنهان داشت و اظهار آن در وقتی نمود که
از این حرفت بسبب انقضای عهد اقتضای آن بی نیازم
انتهی یعنی فوز به توقیت خود را بر ما عرض نمود که عهد شباب
گذشته و جوانی آب و تاب خود گذاشته منش آن بی
از خواهش خویش گشته هنگام گذشتن از هوا و الغنا
غنایست چه تا هم نداوت در جویبار جوانی و آب طراوت
با گلزار زندگانی باشد بلبل تردستی اهل سرود از چنگ
رود در رامشگری آبروان بر توان داشت و به نیروی شگفته
روی گلبانگ مغنیان از چوب خشک عود مطرب گل تر توان
چید آری مادام که اغصان نونهال شباب سرسبز و
شاداب نباشد شعله آواز بلبل را تاب و ترخنده گل را
آب نباشد و آنگاه که خلل ضعف و وهن باساس قوی

۵۴

حواس راه یابد رمین طنبور طنین زنبور نماید و نغمه زیر
هزار با ناله زار هر دو یکسان بگوش آید و الحق درین حق
مقام ادا نموده حکیمی که فرموده چه زیبا فرموده نظم
چون پیر شدی کار جوان نتوان کرد بر ریست نه کافری
پنهان نتوان کرد در ظلمت شب هر آنچه کردی کردی
در روشنی روز همان نتوان کرد

تمت الکتاب توقیعات
کسری بعون ملک
الوهاب شد
تمام شد

